

بخش دوم انواع مقاله‌های مطبوعاتی

تقسیم بندی های موضوعی صرفاً، سوژه مقاله را تعیین می کند. مانند مقاله های سیاسی، مقاله های اقتصادی، مقاله های فرهنگی، هنری یا اجتماعی که می تواند در قالبهای مختلف نثری، حتی طنز هم قرار بگیرد. اما هدف از تقسیم بندی مقاله های مطبوعاتی، جایگاه این مقاله ها در مطبوعات و مسئولیتی است که برای نویسندگان که آن را به چاپ می رسانند، ایجاد می کند.

از نظر تکنیک نگارش هم تفاوتی بین این انواع مقاله ها وجود دارد که در جای خود، گفته می شود. برای اینکه وارد جزئیات بحث این نوع مقاله شویم، تقسیم بندی انواع مقاله ها آورده می شود:

الف: مقالات ساده خبری

- سرمقاله
- یادداشت
- تفسیر و اظهار نظر
- تحلیل و تشریح
- نقد مطبوعاتی

ب: مقاله های تخیلی، داستانی وصفی

ج: مقاله های علمی، تحقیقی، آماری و مستند

الف: مقاله ساده خبری

در این مقالات، بیشتر بر بعد خبری مقاله تکیه می شود. به تعبیر دیگر مقالاتی اند که جنبه خبری آنها مورد توجه است. یعنی فاصله رویداد خبری با مقاله ای که در مورد آن نوشته می شود، تقریباً همزمان است. خبری در دانشگاه رخ می دهد و

نشریه دانشجویی خیر را درج می‌کند مقاله نیز باید در همان شماره نگارش شود. تا خواننده از کم و کیف رویداد بطور روشنتری آگاهی یابد و به عبارت دیگر مقاله‌های ساده خبری درباره موضوع روز نوشته می‌شود.

سرمقاله

سرمقاله مهمترین و مورد استفاده ترین نوع مقاله در رسانه‌های نوشتاری محسوب می‌شود. عموماً نشریات دانشجویی با سرمقاله آغاز می‌شوند. کمتر نشریه‌ای است که سرمقاله در آن جایی نداشته باشد.

نکته مهم در مورد سرمقاله اینست که سرمقاله، موضع‌گیری و جهت‌گیری نشریه را می‌رساند و باید با دقت فراوان نوشته یا انتخاب شود. سرمقاله حتماً تحت عنوان ثابتی مثل «سراغاز»، «سخن اول»، «طلیعه»، «سخن سردبیر» و... نوشته می‌شود و جا و ستون ثابتی را در نشریه به خود اختصاص می‌دهد بار حقوقی سرمقاله بر عهده مدیرمسئول است و نه نویسنده آن بنابراین می‌تواند نام نویسنده در آن ذکر نشود. سرمقاله، معمولاً اسم و امضاء ندارد، مگر آنکه نام نویسنده به اهمیت سرمقاله بیافزاید و خواننده را به مطالعه ترغیب کند. در این صورت نام نویسنده و نظرات وی به سرمقاله اهمیت و جبهه می‌دهد.

موضوع سرمقاله را بطور معمول، مدیرمسئول یا سردبیر معین می‌کند و سوژه آن می‌تواند در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... باشد. اما باید توجه شود، سوژه ای که انتخاب می‌شود، با رویدادهای روز در ارتباط بوده و از موضوعات به روز و متناسب با خواسته مخاطبان باشد، که بصورت جدی و سنگین نوشته می‌شود و حالت طنز ندارد.

نخستین سرمقاله در آغاز انتشار هر نشریه، باید چهارچوب خاصی رداشته باشد. در نخستین سرمقاله باید دلایل انتشار، هدف از انتشار، مخاطبین نشریه «بویژه در نشریات تخصصی»، معرفی نشریه و خط مشی آن آورده شود. اما باید سعی کرد، سرمقاله شکل یک نامه یا گزارش اداری را پیدا نکند.

سرمقاله اول، مسئولیت مهمی دارد، زیرا خواننده با مطالعه آن تصمیم

می‌گیرد خرید نشریه را ادامه دهد یا اولین شماره، آخرین شماره‌ای بوده که تهیه کرده است.^۱

مثال:

سرمقاله:

همبستگی ملی و مشارکت عمومی، اصلی نجات بخش

پس از گذشت ۲۷ سال از پیروزی انقلاب و با وجود تحمل فشارها و سختی‌های گوناگون که هر کدام برای براندازی حکومت مقتدری کافی بود، شکر خدا که امروزه جمهوری اسلامی ایران در اوج اقتدار و با شتاب مسیر طولانی توسعه را طی می‌کند، بطوری که دشمنان از اینهمه توسعه وحشت زده شده و به لرزش افتاده اند و هر روز دنبال بهانه‌ای جدید می‌گردند تا کشورمان را در معرض تحریم‌های خود قرار دهند. آنها می‌دانند که اگر کشورمان در مهار انرژی هسته‌ای بیش از این پیشرفت کند، دیگر کوچکترین نیازی به سایر کشورها و همچنین به فروش ذخیره عظیم نفتی خود نخواهد داشت و اینگونه است که اروپا و آمریکا به فکر افتاده اند تا ملت و کشورمان را همیشه محتاج نفت نگه دارند ولی زهی خیال باطل! چراکه موفقیتها و کامیابی‌ها با شتاب به سوی ما حرکت می‌کنند.

موفقیت دانشمندان جوان کشورمان در دستیابی به فناوری هسته‌ای و چرخه سوخت آن، تسلط بردانش تکثیر و انجماد سلولهای بنیادین جنین انسانی، خودکفایی در تولید گندم، پیشرفتهای صنایع دفاعی و نظامی و... تنها بخشی از طومار بلند کارآمدی حکومت دینی است که دشمنان کینه توز نیز ناگزیر به اعتراف آن شده اند.

اما در آن سو و در جبهه استکبار، برخلاف سالهای آغازین جنگ، امروزه دچار شکافهای عمیقی هستند که تلاشهای مذبحخانه رهبران نظام سلطه برای کتمان آن، راه به جایی نبرده است. زمین گیر شدن ارتش آمریکا و انگلیس در باتلاق عراق و افغانستان و ظهور قدرتهای جدید منطقه‌ای، فرار خفت بار اسرائیل از نوار غزه و... گواه روشنی بر استیصال اردوگاه شیطان بزرگ است چراکه «انَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

رهبران استبداد و استکبار همه تلاش خود را کرده اند که اتحاد و یکپارچگی ایران و ایرانی را از هم پاشند، چراکه خوب می‌دانند تمام موفقیت‌های ما بخاطر همبستگی و یکپارچگی ماست و برای اینکه هیچگاه در برابر دشمنان سرخم نکنیم باید که همیشه و تا

ابد این اتحاد را حفظ نماییم. ضرورت تداوم همبستگی ملی و مشارکت عمومی و پرهیز از هرگونه اقدام تفرقه انگیز در شرایط کنونی کشور و با شروع کار دولت جدید، موضوعی است که هر فرد عاقل غیرتمند دینی و سیاسی به اثرات مثبت آن واقف است، این نکته قابل تأمل می باشد که چرا رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیه... العظمی خامنه ای، همبستگی ملی و مشارکت عمومی را شعار پیام خود در آغاز این سال قراردادده است؟

اگرما این اصل حیاتبخش را رعایت کنیم اثرات مثبتی را خواهیم دید که چند نمونه از آن به شرح ذیل است:

- ۱- عمل به آن موجب تقویت وحدت، اجماع اجتماعی و خلاء آن سبب تنش و چالش در مناسبات و ارکان نظام اسلامی می شود.
 - ۲- تأثیر خود را در سه حیطه ملی، بین المللی و منطقه ای، در عرصه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نمایان خواهد کرد.
 - ۳- موجب اتخاذ تصمیمات بهینه و صحیح و کاربردی در امر استراتژی ها، تاکتیک ها، سیاستهای راهبردی، بسیج سرمایه های انسانی و مالی شده و در رسانه های گروهی و نهادهای مدنی و تشکل های غیردولتی نیز مؤثر می باشد.
 - ۴- موجب قطع طمع بیگانگان، بیمه شدن انقلاب از آسیبها، مقتدر شدن تحركات دیپلماسی خارجی، بویژه مذاکرات انرژی هسته ای می گردد.
 - ۵- مستحکم شدن پایه های مشروعیت و مقبولیت نظام از نظر جمهوریت و اسلامی بودن از آثار آن می باشد.
 - ۶- عزت، غیرت، نشاط ملی، خلاقیت، شکوفایی استعدادهای ملی از برکات همبستگی ملت ایران بوده و نقش ممتاز خود را در نهادهای تصمیم گیری و اجرایی دولت ایران در عرصه های بین المللی و منطقه ای نشان خواهد داد.
- به امید آن روز که همه ما چه ملت و چه دولت و دست اندرکاران حکومت این شعار نجاتبخش را بیش از پیش رعایت و در نتیجه با اقتدار و استحکام مضاعف در برابر زورگویی ها و قدرت طلبی های اجانب بایستیم.
- بقلم: مدیر مسئول^۱

۱- سرمقاله، نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، علمی، اندیشه سبز، شماره ۱۳ سال هفتم، بسیج دانشجویی دانشگاه پیام نور خوی

مثال دوم:

سر مقاله شماره پنجم نشریه دانشجویی مستضعفین بسیج دانشجویی دانشکده حقوق و

علوم سیاسی دانشگاه تهران

مگر مسلمانان جهان فاجعه‌ی قتل عام صدها عالم و هزاران زن و مرد فرقه‌های مسلمین را در طول حیات ننگین آل سعود و نیز قتل عام زائران خانه‌ی خدا را فراموش میکنند؟ مگر مسلمانان نمی‌بینند که امروز مراکز وهابیت در جهان به کانون‌های فتنه و جاسوسی مبدل شده‌اند، که از یک طرف اسلام اشرافیت، اسلام ابوسفیان، اسلام ملاهای کثیف درباری، اسلام مقدس نماهای بیشعور حوزه‌های علمی و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه داران بر مظلومین و پابرنه‌ها، و در یک کلام "اسلام آمریکایی" را ترویج میکنند و از طرف دیگر سر بر آستان سرور خویش آمریکای جهان خوار می‌گذارند.

امام خمینی (۲۹ تیرماه ۶۷ سالگرد کشتار مکه)

یکم: هنوز دیر زمانی از جنایات سران کافر کشور های عربی و در راس آنها خاندان کثیف آل سعود در مراسم حج نگذشته است، جنایتی که به قطع چندین ساله ی روابط ایران با رژیم سعودی منجر شد (هرچند حضرت امام در اواخر حیات طیبه شان و بر اساس مصلحت وحدت اسلامی دستور به تلاش برای از سرگیری حج دادند...)

و هنوز ملت های مسلمان و آزاده (شیعه و سنی) خشمگین و قاحت عالم نمایان وهابی در حمایت از رژیم صهیونیستی و صدور فتوای نفرین حزب الله توسط ملاهای آمریکایی رژیم آل سعود هستند و هنوز امت مسلمان داغدار همکاری امیران فربه عرب با اشغالگران عراق و افغانستان است و...

دوم: خبر بسیار ساده بود؛ ۳۸ نفر از مفتیان وهابی (فرقه ای کم تعداد ولی زرسالار) حکم

به حلیت خون شیعه داده اند!

سوم: حیفم می آید جز پیام تیرماه ۶۷ امام به مناسبت کشتار خونین مکه چیزی بنویسم ... "آری، در منطق استکبار جهانی هر که بخواهد براثت از کفر و شرک را پیاده کند متهم به شرک خواهد شد، و "مفتی"ها و مفتی زادگان این نوادگان "بلعم باعورا"ها، به قتل و کفر او حکم خواهند داد... آیا این حرکات برای جهان اسلام شرم آور نیست؟ و تماشاچی

شدن گناه و جرم نمی باشد؟ آیا از مسلمانان کسی نیست تا به پا خیزد و اینهمه ننگ و عار را تحمل نکند؟!"

در زمانی که منفعت استکبار در جنگ طایفه ای مسلمانان است و اسلام - این تنها راه نجات مستضعفین تاریخ - را خطر اختلافات مذهبی تهدید میکند. و چه در لبنان و چه در عراق و چه در افغانستان و در هر جایی که تمدن جهانخوار لیبرال دموکراسی برای حضور و حشیانه ی خود احتیاج به فتنه ی داخلی دارد، این فتوا از جانب مفتیان نامسلمان آل سعود چه معنایی بیش از سر در آخور آمریکا داشتن می دهد؟

چهارم: امروز به واقع بزرگترین سد راه آرمان جهانی اسلام شکم های برآمده ی امرای سفاک و هابیسست که یک روز با تولید طالبان آمریکایی و روز دیگر با دامن زدن به اختلاف میان برادران شیعه و سنی مراتب سرسپردگی خود را به تمدن سرمایه داری و کثیف لیبرال دموکراسی نشان می دهند و راه نجات منافع خویش را در ترویج اسلام آمریکایی که حضرت امام بارها نسبت به آن هشدار دادند، می بینند.

پنجم: بیهوده نیست که منفعت و هابیت زر سالار و آمریکای مستکبر با هم گره بخورد آنجا که امام پس از ادای احترام به تمام معتقدین مذاهب اسلامی در پیام خود، آرمان انقلاب اسلامی کشور شیعی ایران را این گونه تبیین می کند:

"البته ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین المللی اسلامیمان بارها اعلام نموده ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه ی جهان خواران بوده و هستیم. حال اگر نوکران آمریکا نام این سیاست را توسعه طلبی و تفکر تشکیل امپراطوری بزرگ میگذارند، از آن باکی نداریم و استقبال می کنیم. ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیزم، سرمایه داری و کمونیزم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته ایم، به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظامهایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند نابود کنیم؛ و نظام اسلام رسول الله - صلی الله علیه و آله - را در جهان استکبار ترویج کنیم."

شم:.... و اسلام رسول الله آن چیز است که خادم الحرمین و دیگر همتایان نامسلمانان از آن هراسانند که چنین شتابزده فتوای قتل شیعه سر می دهند. البته فهم امت های اسلامی و جوانان جهان اسلام اعم از شیعه و سنی بارها اثبات شده و اعتراضات گسترده ی غیرت مندان اهل سنت به مواضع جانبدارانه از صهیونیزم توسط رژیم های عربی منطقه در جریان جنگ بیست و سه روزه ی لبنان آخرین گواهی بر این مدعاست و مگر چقدر میتوان در

برابر ملت‌هایی که زخم ذلت‌های بیشمار سرانش او را آزار می‌دهد ایستاد؟ (و صد البته که جهان تشیع حساب برادران سنی خود را از فرقه‌ی وهابیت جدا می‌داند)

هفتم: امرای جنایتکار منطقه می‌دانند روزی آن‌گونه که امام‌راحلیمان فرمود "ان‌شالله ما اندوه دل‌مان را در وقت مناسب با انتقام از آمریکا و آل سعود بر طرف خواهیم ساخت و داغ و حسرت حلاوت این جنایت بزرگ را بر دلشان خواهیم نهاد، و با برپایی جشن پیروزی حق بر جنود کفر و نفاق و آزادی کعبه از دست نااهلان و نامحرمان به مسجد الحرام وارد خواهیم شد"

گروهک وهابیت و اربابان آمریکایی آن حق دارند از امتی بترسند که استضعاف خود و استکبار آنها را تاب نمی‌آورد و فریاد حمایت از مظلومان جهان سر می‌دهد. حق دارند از شیعه‌ای بترسند که نماینده‌ی رهبرش در لبنان بزرگترین ارتش دنیا را به خون کشید و مرجعش در عراق مانع اصلی توطئه‌ی شوم جنگ‌های مذهبیست.

هشتم: امرای وهابی حق دارند این‌گونه بترسند از امت شیعه‌ای که آرمان رهبر فقید و ولی امر زنده‌اش حکومت جهانی اسلام است و بیهوده نیست که ما، مقام معظم رهبری نظام را، ولی امر مسلمین جهان، می‌نامیم.

نهم: و حیف از همین معدود کلماتی که جز کلام خمینی کبیر در این مقاله نگاشته‌ام، آنجا که آن پیر فرزانه می‌فرماید:... واز خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه‌ی مسلمین، که از کلیساهای جهان ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا در آوریم. مسلمانان جهان و محرومین سراسر گیتی از این برزخ بی‌انتهایی که انقلاب اسلامی ما برای همه‌ی جهانخواران آفریده است احساس غرور و آزادی کنند؛ و آوای آزادی و آزادگی را در حیات و سرنوشت خود سر دهند و بر زخمهای خود مرهم گذارند که دوران بن‌بست و ناامیدی و تنفس در منطقه‌ی کفر به سر آمده است... و پرده‌ی کعبه را که به دست نامحرمان نجس آمریکا و آمریکا زاده‌ها آلوده است را با اشک چشم خویش شستشو خواهیم داد"

یادداشت

یادداشت نیز نوعی مقاله است که معمولاً در نشریات دانشجویی جای ثابتی ندارد و با عناوین گوناگون درج می‌شوند.

فراگیری این مقاله‌ها از نظر موضوع خبری بسیار متنوع است و محدوده خاصی ندارند. یادداشت برخلاف سرمقاله، ممکن است حالت طنز و شوخی داشته و چندان جدیت در رساندن پیام و مشخص کردن مواضع نداشته باشد و به طور معمول موضوعات روز مورد بحث و اشاره قرار می‌گیرد. و از نظر حجم و اندازه نیز یک عبارت کوتاه تا چند بند را شامل می‌شود. در یادداشت‌ها نویسنده ملزم به ارائه راه حل یا پیشنهاد نیست و می‌تواند صرفاً نظر خود را در مورد یک رویداد خبری بیان کند. و نکته دیگر آنکه یادداشتها بار حقوقی برای نشریه ایجاد نمی‌کند و نظر نویسنده یادداشت، نظر نشریه محسوب نمی‌شود. اما بهتر است نام نویسنده ذکر گردد.

یادداشتها، با عناوین دیگری نیز چون «روز شمار»، «یادداشت روز»، «گفت و شنود»، و... در نشریات دانشجویی به چاپ می‌رسد.

مثال اول:

کمک!

گفت: خانواده یکی از اعضای گروهک «پژاک» از شخصی بنام «همن سیدی» که ساکن لندن است به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل شکایت کرده‌اند.

گفتم: «همن سیدی» دیگر کیست؟

گفت: او رابط پژاک با موساد است و ۵ درصد باج‌هایی که پژاک با تهدید به حمله مسلحانه از مردم عادی و یا صاحبان صنایع در مناطق مرزی دریافت می‌کرد به او داده می‌شد.

گفتم: خب! حالا موضوع شکایت چیه؟!

گفت: خانواده «پ-م» می‌گویند پسرشان از این ماجرا با خبر شده بود و این موضوع را با خواهرش هم در میان گذاشته بود، ولی الان سه هفته است که ناپدید شده.

گفتم: خب! شاید در جریان درگیری‌های اخیر در غرب کشور کشته شده باشد!

گفت: خانواده او می‌گویند، فرزندشان بعد از پی بردن به ماجرای «همن سیدی» دیگر حاضر به همکاری با پژاک نبوده و به احتمال زیاد توسط موساد و «همن سیدی» به قتل رسیده است.

گفتم: کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که همدست تروریست هاست، می گویند دزدی وارد خانه ای شد، صاحبخانه که متوجه او شده بود فریاد زد «کمک کمک» و دزد با خونسردی گفت؛ برای چه کمک می خواهی؟ من خودم چند نفر را برای کمک همراه آورده ام!^۱

مثال دوم:

در راستای خود گرانی

«شنیدم در راستای خودگران شدن همگانی، یک مرکز هنری هم به جرگه سرمایه گذاران پیوست و ضمن ۲۰ درصد سرمایه گذاری در امور هنری و فرهنگی، ۸۰ درصد در بهره برداری از چاههای نفت سرمایه گذاری کرده است. هر چه باشد مراکز هنری هم نیاز به سوخت دارند، نفت برای گرم نگهداشتن مرکز در زمستان و گاز برای طبخ غذا»^۲

تفسیر و اظهار نظر

یکی دیگر از انواع مقالات مطبوعاتی تفسیر و اظهار نظر می باشد در این نوع مقاله نویسنده نظر و عقیده خود را می نویسد در این مقاله نویسنده موضوع خاص را بررسی و کالبد شکافی می کند.

با این تعریف می توان چنین نتیجه گرفت که نویسنده در تفسیر رویدادها و وقایع، نظر خود را بیان می کند و صرفاً عقیده اش را درباره رویدادی ارائه می دهد. حال ممکن است این رویداد، رخ داده باشد یا در آینده رخ دهد. در هر حال نویسنده می گوید «چرا» این رویداد به وقوع پیوسته است یا «چرا» در آینده به وقوع خواهد پیوست یا رخ نخواهد داد. در تفسیر، نویسنده باید با استفاده از اطلاعات، منابع و شواهد معتبر و دلایل مورد قبول و کافی خواننده را قانع کند تا بتواند در نوشتار خود برای زیر سوال بردن موضوع رویداد و تاثیر آن بر مخاطب موفق باشد.

۱- روزنامه کیهان، گفت و شنود، مورخ ۹۰/۷/۵، صفحه ۲

۲- مجله نگین، ستون یادداشت های روز، چهارشنبه ۴ مرداد ۱۳۷۴ صفحه ۲

مثال:

تخلف ۳ هزار میلیاردی و جامعه ایرانی

مطالب مربوط به اختلاس شرکت امیرمنصور آریا و دیگر شرکت‌های مجموعه، نظیر شرکت تدبیر منصور آریا و بانک آریا و چند شرکت تابعه آن که به دست آقای مه آفرید خسروی، مدیر ۴۰ ساله آن مجموعه به وجود آمده است این روزها ذهن همه افراد دغدغه‌مند جامعه را به خود مشغول کرده است. اگر نوع و میزان SMSها را به عنوان یکی از ملاک‌های سنجش حساسیت جامعه بدانیم، تعداد پیامک‌هایی که به این موضوع مربوط می‌شود شدت حساسیت جامعه نسبت به این اتفاق را نشان می‌دهد.

در این متن چند نکته از مسایلی را که در حوزه‌های مختلف جامعه به این موضوع مربوط می‌شود و به ذهن نگارنده رسیده است، به رؤیت خواننده محترم می‌رسانم.

۱- وقتی مسأله‌ای این قدر بزرگ می‌شود و شفافیت پرونده خوب نیست به ترتیب اعتماد مردم نسبت به بانک‌ها، سیستم بانکداری، کل نظام اقتصادی کشور و در نهایت کلیت نظام کم می‌شود.

اگرچه نباید از یک ریال پول مردم گذشت، ولی در همه عرصه‌های نظام باید توانمندی مقابله با انواع شوک‌های روانی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که پس از انتشار چنین اخباری به وجود می‌آید، باشد. ما باید با اطلاع‌رسانی درست و به موقع آمادگی هدایت درست اخبار و اذهان و شایعات را داشته باشیم تا به واسطه یک اختلاس، بخش‌های مهمی از نظام اداری و سیاسی کشورمان و جاهت خود را از دست ندهند. این اختلاس در تاریخ جمهوری اسلامی بی‌سابقه است و نیازمند برخوردی قاطع برای جبران آسیب‌های آن؛ ولی بزرگی آن به عظمت سیستم بانکی ایران و تلاش زیاد مدیران بانک‌ها و مسئولان نظام اقتصادی که در این ۳۰ سال به مصاف تحریم‌ها و مشکلات رفته‌اند نیست. امروز در شرایطی به سر می‌بریم که به دست خودمان اوضاع اذهان حساس جامعه کاملاً بهم ریخته شده است. در اثر بی‌عملی وضعیتی به وجود آمده است که گویا افراد درست‌کار نیز به صرف پذیرش مسئولیت سیاسی یا اقتصادی و یا سرمایه‌دار بودن باید خود را مجرم و در نتیجه نادم بدانند. چرا نمی‌گوییم در نظام وسیع اقتصادی عده‌ای خیانتی بزرگ کرده‌اند و نظام در مقابل آن‌ها به‌خوبی ایستاده است و انشاءالله نتیجه آن نیز برخورد با متخلفان و مهمتر از آن اصلاح نظام بانکی و خشکاندن زمینه بروز مفسدگی این چنینی خواهد بود.

۲- در اکثر حادثه‌های مهم این‌چنینی، نهادهای مسئول معمولاً دیر به اظهارنظر می‌پردازند. دلیل آن این است که چون مسئولیت شرعی و حقوقی دارند احتیاط می‌کنند تا جوانب امور کاملاً عیان شود، سپس موضع‌گیری می‌کنند. اما در این بین یک روزنامه یا سایت بدون هیچ‌گونه محدودیتی می‌تواند مسأله را هر طور که بخواهد مطرح کرده، افراد را معرفی و قیمت تعیین کند و حتی نوع مجازات را مطرح بنماید در کلان، و به مدیریت اذهان اجتماع پردازد. مردم نیز مباحث را می‌خوانند، در محافل بررسی و آن را قضاوت می‌کنند و در نهایت به انتظار می‌نشینند تا نهاد مسئول کی موضع‌گیری می‌کند.

یا باید جلوی اظهارنظرها و خبررسانی‌های غیررسمی و غیرمسئولانه را گرفت و یا این که دستگاه‌های امنیتی، قضایی و مسئولین اطلاع‌رسانی، هوشیارانه و با سرعت بالا بتوانند به مقابله و هدایت شایعات و اخبار غیررسمی پردازند و البته روش اخیر مدبرانه‌تر و حاکمیتی‌تر است. اگر در این بین شهرت اطلاع‌رسانی، افرادی را به درج اخبار غیرواقعی و نابه‌جا واداشت، دستگاه‌های متصدی لازم است مجموعه‌های خاطی را مؤاخذه نمایند.

در همین مرحله «شاید» اگر دستگاه‌های نظارتی به‌موقع پرونده را مدیریت کرده و رسانه‌ها به‌موقع وارد ماجرا می‌شدند، بعضی از افرادی که حضورشان برای ادای توضیحات ضروری است، در کشور نگه داشته می‌شدند!

۳- کم‌تحرکی قوه قضاییه در سرعت بخشیدن به روند ورود به موضوعات و هدایت رسانه‌ها و اذهان عمومی، اتفاق بدی را رقم زده است. امروز جامعه آن‌قدر رنجیده است که حتی شجاعت پیگیری تخلف در بانک‌های مربوطه، اقتدار دستگاه امنیتی در دستگیری افراد مرتبط با اختلاس و قاطعیت و صراحت امروزین قوه قضاییه و دادستان کل کشور در ورود به مسأله را نمی‌بینند. بخشی از جامعه آن‌چنان نگران هستند که تمام تلاش و عزم مسئولین نظام برای برخورد با خاطی را ندیده و یا باور نمی‌کنند. این ظلم به جمهوری اسلامی به‌واسطه کم‌تحرکی مسئولین است و این امر اصلاً سزاوار نیست، اما جبران این مهم جز با پیگیری اوامر رهبر معظم انقلاب اسلامی در اصلاح نظام بانکی، کوتاه کردن دست دزدان و رسوا ساختن شرکای آنان، به‌همراه اطلاع‌رسانی به اندازه و شفاف میسر نخواهد شد.

۴ - قوه قضاییه امروز در پرونده اختلاس با دو مشکل روبه‌روست:

۴- الف- اصل پرونده، حجیم و پیچیده است. افراد و دستگاه‌ها و بانک‌ها و روش‌های

سیاسی و اقتصادی و حقوقی در این مسأله مطرح هستند و پرونده نیازمند یک قاضی مقتدر و دانا به مباحث سرمایه‌ای، بانکی، حقوقی و امنیتی است. به‌طور طبیعی چنین قضاتی محدود هستند و برای قضاوت عادلانه نیازمند زمان و اختیار هستند. پس باید قوه قضاییه و مدیریت آن با قاطعیت و طمأنینه عمل کند تا شرط عدل و انصاف رعایت شود.

۴- ب- فشار اجتماعی و رسانه‌ای در کنار طعنه حریفان، انتظار از قوه قضاییه را بسیار بالا برده است، به‌طوری‌که تأمل و رقت به‌معنی کندی قلمداد می‌شود و پیگیری و نکته‌سنجی به فضای شایعات دامن می‌زند و اعتماد عمومی را مخدوش می‌کند. به‌راستی در چنین وضعیتی کار مسئولین قضایی بسیار خطیر است.

۵- اقتصاد جامعه نیز ضربه شدیدی دیده است و ضربات شدیدتر در پس است. این قبیل کج‌روی‌ها و خیانت‌ها عرصه فعالیت اقتصادی سالم را محدود کرده و هرکسی را نیز که به موفقیتی اقتصادی دست پیدا کند، ناخواسته متهم به فساد مالی می‌نماید. از سوی دیگر قدرت ریسک صاحبان سرمایه و مدیران اقتصادی پایین می‌آید و از همه مهم‌تر برای جلوگیری از چنین تخلفاتی آن‌چنان نظام بروکراسی اداری تشدید خواهد شد که افراد فکر کار اقتصادی و صنعتی را از سر بیرون کنند. ما در بخشی از پروسه ترمیم جراحات اختلاس اخیر نیازمند اطمینان‌بخشی مجدد به مدیران اقتصادی و صاحبان سرمایه‌ایم.

۶- موضوعات اجتماعی، روانی جدیدی پیش خواهد آمد که اثرات منفی آن‌ها بسیار جدی‌تر از اصل اختلاس است. اگر این معضل را خوب برطرف نکنیم، باید منتظر چنین موضوعاتی باشیم.

۶- الف- هر کس به‌خاطر هر تخلفی در هر سطح و مرتبه‌ای توبیخ شود یا تذکر دریافت کند و با استناد به وقوع چنین اشتباهی متاع خود را کوچک، قابل اغماض و بی‌ارزش می‌داند. ۶- ب- هر جا هر فردی دقت کند و در امور ریز و درشت، حق الناس و نوبت و حقوق دیگران و قوانین را رعایت کند، مورد استهزاء قرار می‌گیرد که در کشوری که اختلاس ۳ هزار میلیارد دقت‌ها و ملاحظات می‌گیری؟!

۶- ج- خانواده‌های شهدا و ایثارگران و مسئولین فداکار در بهت قرار می‌گیرند، ممکن است بعضی از افرادی که به هدف و روش خود ایمان کامل ندارند ارزش‌ها و ثمره مجاهدت‌ها را از دست‌رفته بیندارند. جامعه اگر از حضور مؤثر و جدی ایثارگران خالی شود، نظام تکیه‌گاه اجتماعی‌اش را از دست می‌دهد. همه ظرفیت‌های دینی و اجتماعی و اساسی

امروز باید به صحنه بیابند تا نگذارند نخبگان، نیروهای مذهبی، جوانان، نیروهای فداکار و بسیجی و دیگر اقشار مؤثر نسبت به درستی و حقانیت روش جمهوری اسلامی متزلزل شوند. ۶- د- فتنه‌انگیزان و خناسان امروز فعال‌تر از هر روز دیگرند. کسانی که با تدبیر، اموال مردم و بیت‌المال را برداشت کرده‌اند یا آن‌ها که با طرح ادعاهای واهی اصالت جمهوری اسلامی را زیر سؤال می‌بردند و آن دسته‌ای که آرزو می‌کردند اصول‌گرایان زمین گیر شوند، حالا خوراک مناسبی برای انحراف اذهان مردم از اشتباهات و بلکه خیانت‌های خود یافته‌اند. آن‌ها خیلی امیدوارند که در حزب‌الله و نیروهای مخلص نظام اسلامی نشانه سرافکنندگی ببینند و یا بدنبال فرصتی هستند تا سیاه‌روی و بدهکاری خویش را به آبرومندی در پیشگاه ملت مبدل نمایند؟! حال باید دید این همه آسیب روانی و اجتماعی چگونه قابل جبران و ترمیم است.

۷- اگر خواننده محترم همانند نگارنده به این جمع‌بندی رسیده است که معضل اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی بسیار پیچیده‌تر و پردامنه‌تر از مسأله‌ای اقتصادی و بانکی بوده و تبعات آن دامن‌گیر بخش‌های وسیعی از جامعه و نظام شده است، باید به‌خاطر بسیاری که این اتفاق توسط رسانه‌های اصول‌گرا برای دستیابی به عدالت و حقیقت و از ترس اهمال‌کاری و بی‌مسئولیتی برخی از متولیان علنی شد و به دلیل ترس و نگرانی از مصلحت‌سنجی‌های نابه‌جا همه شنیده‌ها و فهمیده‌ها به عرصه جامعه کشانده شد؛ اگرچه این ترس نابه‌جا نبود ولی رسانه‌ها به تنهایی آن‌قدر ابزار ندارند که بتوانند تبعات همه‌جانبه علنی شدن این پرونده در این شرایط را جبران کرده و پوشش دهند. به‌واقع رسانه‌های اصول‌گرا در این مرحله آزمونی سخت داشتند که هنوز هم به پایان نرسیده است.^۱

تحلیل و تشریح^۲

در این نوع مقاله نویسنده سعی می‌کند با درآوردن سوابق رویداد و جزئیات کار و ربط دادن آن با رویدادهای مشابه اتفاق افتاده، ضمن کالبد شکافی و تشریح موضوع، اهداف رویداد در آینده را تصور کند. در واقع نویسنده قصد روشننگری موضوع برای مخاطبان را دارد و می‌خواهد

۱- فریدالدین حدادعادل، دوهفته‌نامه پنجره

۲- قلندری امیر هوشنگ، روزنامه نگاری در نشریات دانشجویی، چاپ اول پاییز ۸۵

این برداشت خود را به خواننده انتقال دهد. این مقالات ممکن است سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... باشد.

این نوع مقالات به طور معمول درباره موضوعاتی نوشته می شود که نویسنده از آن احساس خطر می کند و قصد دارد به دیگران نیز در مورد وجود خطر هشدار دهد.

مقاله های تحلیلی در خصوص تهاجم فرهنگی، اعتیاد، معضلات و... از آن دسته مقالات هستند.

نقد مطبوعاتی

نقد مطبوعاتی، ارزیابی و قضاوت درباره یک رویداد خبری هنری، ادبی و فرهنگی است که به منظور بررسی نکات مثبت و منفی آن رویداد صورت می گیرد. اما متأسفانه این نوع نقد زیاد در نشریات دانشجویی مورد استفاده قرار نمی گیرد.

۱. نقد فیلم

۲. نقد کتاب و مقالات

۳. انواع دیگر نقد «نقد شعر، نقد نمایشنامه، نقد موسیقی، نقد هنرهای

تجسمی و...»

نقد فیلم

اولین نقد فیلم نویسی ایران در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۰۹ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید که نگارنده اش آن را بدون اسم و امضاء در روزنامه چاپ کرد. که در آن به ترویج و تقویت صنعت سینمای ایران و لزوم مبادله فیلم های ایرانی با اروپایی اشاره شده بود.

نقد فیلم از جمله نقدهای مهم و جذاب در نشریات دانشجویی محسوب می شود که نقاط ضعف و قوت فیلم ها در آن بررسی می شود.

در منابع گوناگونی که در مورد نقد فیلم انتشار یافته است نقد فیلم رابه دو روش تقسیم نموده اند: الف- برون نگر ب- درون نگر

در روش برون نگرمنتقد، فیلم را به عنوان یک پدیده جامعه شناسی مورد توجه قرار می‌دهد و بیشتر تاثیر فیلم بر روی بینندگان و مخاطبان آن مدنظر است.

در روش دروننگر به ارزیابی، قضاوت و تفسیر جنبه‌های هنری و فنی فیلم و تکنیک‌های ساخت آن پرداخته می‌شود. در این نوع نقد، صنایع بدیع فیلم، وضع ظاهری، حالت و فضای فیلم، سبک شناسی فیلم و... ارزیابی می‌شود.
مثال اول:

نقد فیلم « خیلی دور، خیلی نزدیک »

خیلی دور، خیلی نزدیک فیلمی ساده و بدن تکلف است، و براحتی با مخاطبانش ارتباط برقرار می‌کند.

داستان از آنجا آغاز می‌شود که: پزشک جراح مغز و اعصابی در اوج اشتهار، ثروت و غرور، بی ارتباط با آسمان‌ها و خداست. (و علاقه مند به ارتباط با منشی اش!) او همچنین ارتباط کم و سردی با خانواده و فرزندش دارد. و هنگامی متوجه بیماری مهلک و پیش رونده در مغز پسرش می‌شود، که سامان (پسرش) به همراه دوستانش (که اهل آسمان و ستارگان هستند) برای رصد پدیده ای نجومی به دل کویر سفر کرده اند. دکتر عالم برای دیدن سامان (و رساندن تلسکوپی که بعنوان هدیه روز تولدش برای او خریده بود) راه کویر که برای او مراتب سلوک و آشتی با آسمان است را در پیش می‌گیرد.

در طول مسیر با اشخاص مختلفی روبرو می‌شود که عوامل مؤثری برای رسیدنش به خدا هستند. مانند روحانی روستا که سرشار از سادگی و خلوص نیت است. و یا خانم دکتر جوان با آن نگاه کودکانه و معصومانه، که دور از هیاهوهای زندگی در شهر، زندگی در روستا را انتخاب کرده است.



اما دکتر عالم فقط جراحی و زندگی در زمین را می‌شناسد و حتی نمی‌داند تلسکوپی که خریده است تمام آسمان را نشان نمی‌دهد، و این پسرش است که

به او می آموزد قویترین تلسکوپ ها فقط چهار درصد از کل فضا را پوشش می دهند! و نمی داند که اگر با زمین بسنجد، آنها را خیلی دور خواهد یافت و لی اگر آنها را با فضای لایتناهی بسنجد خیلی نزدیک! در اینجا است که بحث خداشناسی عمیقی را می توان از صحبت های سامان دریافت، انسان ضعیف و کوچک در برابر عظمت و قدرت خداوند خیلی دور و پست است، در صورتی که خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است.

غرور دکتر عالم در آنجا می شکند که با وجود تمام تخصص، از درمان سامان عاجز است، و در برابر خانم دکتر جوان می گرید، در اینجا است که باطن اصلی خود را که غرق در دنیا و فراموشی از خدا و توکل بود نشان می دهد، و این خانم دکتر جوان است که مطرح می کند: این شما باید که به کمک نیاز دارید نه سامان. دکتر عالم با وجود تمام تخصص، ماشین و موبایل آخرین سیستم خود در شن و ماسه ها گیر می کند، آخرین قطرات آبی را که قدرش را ندانسته تمام می شود، کم کم باتری ماشین خالی می شود و در یک برزخ تنگ و تاریک بدون آب و هوای کافی گیر می کند، هیچکس صدایش را نمی شنود و نمی دانند کجاست. دکتر عالم به همان حالت دخترکی دچار می شود که در اوایل فیلم برای یک مادر دل نگران براحتی و سنگدلی شرح می داد و مادر را ناراحت تر و گریان تر می کرد. در این حالت دکتر عالم دست نیازش را بسوی پلاکی که نام خدا را بر خویش دارد (که با تحمیل پسرک دستفروش خریده بود) دراز می کند. و ما را بیاد روایتی از امام صادق(علیه سلام) در پاسخ سؤال فردی در خصوص چیستی خدا می اندازد، که فرمودند: اگر در دریا غرق شوی و در بدترین حالت همچنان منتظر باشی تا عاملی تو رانجات بخشد، آن عامل همان خداست. در آخر همین توجه و پیش زمینه های شخصی در دکتر عالم، باعث شد تا لطف خدا شامل حال او شود و نجات یابد. و سامان که دکتر برای نجات او آمده بود (و سایه اش را در تمام طول فیلم بصورت صدایش از گوشه حس می کنیم) بهمراه دیگر روستاییان به کمک دکتر عالم می آید و او رانجات می دهد.^۱

مثال دوم:

نقد فیلم "جدایی نادر از سیمین"

نویسنده، تهیه کننده و کارگردان: اصغر فرهادی
جمله فیلم - از دید من - : "عدالت را به پا دارید و حق را بگوئید حتی اگر به ضرر خود
یا والدین یا اطرافیان باشد" (قرآن کریم / نساء-۱۳۵)
جمله فیلم: - از دید من - : "به من نگو تنها برای توست، هر کار که می کنی تنها برای
خودت است"



خلاصه:

نادر به دلیل تقاضای سیمین در آستانه جدایی از اوست. او برای نگهداری پدرش به پیشنهاد سیمین راضیه را استخدام می کند. روزی که راضیه برای کاری از منزل نادر خارج می شود مشکلی برای پدر نادر پیش میاید و مشکلات بیشتر آغاز می شود...

بررسی و نقد فیلم:

"جدایی نادر از سیمین" موضوع پیچیده ای ندارد، هیچ چیز خاصی در میان نیست، تنها خودمان هستیم که از دریچه دوربین فیلمبردار به زندگی اطراف و روزمره مان نگاه می کنیم.. و یک جدایی گسترده بین ما مفروش شده به پهنای همان نوشتن جدایی در پوستر فیلم یعنی اوج هنر و زیبایی!

داستان فیلم درباره رابطه آدم امروزی ست که خودخواهیش بر دیگرخواهی و دروغ به ظاهر مصلحت آمیزش بر راستی نجات بخش سایه افکنده و همه چیز در نگاه زندگی اش به جای "ما"، "من" شده و یادش رفته که همه با به هم بودن، در عین جدا بودن ظاهریمان محتاجیم و گره هایی که زندگی اش از این طریق به دیگران خورده را کمرنگ می بیند.. تا جایی که با گشودن این گره های چاره ساز سبب نابودی خود می شود. فرهادی روایتی دارد از اینکه: چقدر در سرنوشت هایمان به هم وابسته ایم.

نگاه کنید که انسان های فیلم چقدر به خاطر خودخواهی هایشان (یکی برای اینکه احساس می کند فرزندش در خارج از کشور بهتر بزرگ می شود، یکی برای باج ندادن به حریف و یکی برای اثبات جرم طرف مقابل) چقدر به اطرافیانشان - که اتفاقاً سنگ همانها را هم ظاهراً به سینه می زنند، بدی می کنند (جای امثال ترمه و فرزند راضیه در دادگاه نیست، پدری که برای کارهای عادی به سختی حرکت می کند به زحمت به پزشک قانونی برده می شود، فرزندی که پدر و مادرش ادعای دوست داشتنش را دارند دائماً شاهد درگیری آنها در خانه است و حتی در مدرسه هم از صحبت های دوستانش به خاطر اعمال آنها در امان نیست). این یک خودخواهی است. همیشه هم بوده، اصلاً ما هر کار که می کنیم برای خودمان است! فقط بستگی دارد زندگی بهینه را در چه دیده باشیم.. خودخواهی های مادر زن نادر را ببینید (که رفتارش در برابر نادری که دارد از دخترش جدا می شود برایم عجیب بود) که در دادگاه فرزند از دست رفته راضیه را مسئله مهمی نمی داند (و اگر همین بچه، بچه ی سیمین بود زمین را به آسمان می دوخت) و یا نادر را که به خاطر اثبات حرف خودش (با آن که می دانسته راضیه باردار بوده) حاضر نیست زیر بار دیه برود و حتی به خاطر آن حاضر است به زندان برود. که چه بشود؟ حرفش به کرسی بنشیند! بعید نیست این دوستی های خاله خرسه ای که برای خودمان هم تجویز می کنیم!.. یا نگاه کنید به

وقتی که برای پیرمردی (پدر نادر) که به سختی نفس می کشد و به دستگاه اکسیژن متصل است کراواتی تنگ بسته شده تا شیک به نظر برسد! (و ترمه به زور پیرمرد را از آن نجات می دهد) یا نادر که در ظاهر و جایی که پای اعتقاد خودش در میان است حاضر به گفتن تضمین به جای گارانتی نیست و پشتوانه را پیشنهاد می دهد تا سخن درست گفته شود و سخن نا درست دیگران مهم نباشد، اما جایی که پای رفتن خودش به زندان در میان است درست را قربانی نادرست می کند... یا حجت که با قرآن در دست به مدرسه دختر نادر می رود تا از معلم برای گواهی اش شهادت بگیرد وقتی پای رگه های خودخواهیش برای دادن طلب طلبکاران به میان میاید حاضر است زنش قسم دروغ بخورد..

شوهر راضیه از نادر شکایت می کند، نادر از راضیه. به نوعی همه در اتفاقات افتاده در این دنیا مقصریم. من که سکوت می کنم مثل تویی هستم که ظلم می کنی. خوب است که فرهادی به جریان درست خاکستری بینی آدم ها به خوبی نگاه می کند. دنیای جاری در فیلم دنیای سیاهی ست.. همه اش درگیری، جنگ، افسردگی، بیماری و قتل.. اصلاً کجای این دنیا زیباست؟ خب اگر زیبا بود که کار علی (ع) گریه در چاه نبود.. اتفاقاً دلیل نویسنده در تصویر به سیاهی زندگی جالب است؛ ریشه در اشتباهات خودمان.. وگرنه بیماری پدر نادر با همراهی این زوج مسئله مهمی نبود (صحنه فوتبال دستی را به خاطر بیاورید.. پس می شود در همین شرایط هم با خوشی زندگی کرد) و مسئله جدایی این دو هم ریشه مهمی ندارد (که قاضی هم به آن اشاره می کند). گریه های علی (ع) هم برای کج فهمی مردم است.. نه اینکه واقعاً دنیا در زشتی آفریده شده بود.. طعنه فرهادی به قصه گوی شب های بچه ها هم که زندگی را بسیار شیرین می بیند جالب توجه است..

در دادگاه شاهدیم که مادر بزرگ ترمه از او درس تاریخ می پرسد و یادآوری می شود که: در زمان ساسانیان (و کلاً دوره پادشاهی گذشته ملت ها) مردم به دو دسته اشرافی و معمولی تقسیم می شدند. خب، حالا امروز که این طبقات به مانند آن گذشته ها شکافته نیست چطور؟ آیا وضع مان فرق کرده و متمدن شده ایم؟ خیر! نه نادر و سیمین را می توان به طبقه مرفه جامعه نسبت داد (نشانه هایش در اتومبیل هر دو و خانه پدری نادر و اینکه چیزی برای گرو گذاشتن ندارد مشخص است) و نه راضیه و حجت را بسیار دور از آن دو تصور کرد. امروز در همه دنیا فواصل طبقاتی عامه مردم در حال کاهش است.. اما این

موجب خوشبختی نشده.. چرا که اخلاق گمشده این روند مدرنیته است.

در فیلم اشاره خوبی به تفاوت های زن و مرد از نظر روانشناسی هم می شود؛ مرد مغرور و زن احساساتی. راضیه ای که بدون اجازه شوهرش برای کار به بیرون از منزل می رود آیا به همسرش برای پرداخت بدهی ها لطف می کند یا حالا حق او را در داشتن فرزندی دیگر ضایع کرده است؟ راضیه اما در لحظاتی در فیلم درگیر غرور مردانی می شود که احساسات زنانه او را نمی بینند (صحنه دادگاه و درگیری نادر و حجت و راضیه ای که حالا بعد سقط باید این طرف و آن طرف بدود تا مانع دعوی این دو شود بسیار تاثیر گذار است). جواب دادن به این سوالات و چرایی ها کار آسانی نیست.. همان طور که فرهادی هم قصد مردد گذاشتن ما در پاسخ دادن به سوالات ذهنی مان را دارد و اصلاً هدف اصلی او در ساخت فیلم های اخیرش گوشزد کردن خطرات قضاوت است.. و البته در این فیلم که به صراحت به دادگاه قضایی هم اشاره شده نقص های قانون با وجود لزوم وجودش گوشزد می شود.. به راستی آیا عدالت کامل در دنیای ما قابل اجراست؟.. خیر! (این خودش می شود نظر موحدین درباره لزوم وجود زندگی پس از مرگ برای تحقق عدالت الهی)

فرهادی عاشق مذموم کردن خودخواهی، پنهان کاری، دروغ و قضاوت عجولانه در روابط انسانی است؛ پنهان کردن بارداری راضیه از سوی خودش، دروغ درباره ریختن آشغال ها در راه پله از سوی راضیه، دروغ درباره ندانستن بارداری راضیه از سوی نادر، تهمت دزدی به راضیه در مورد پول های گمشده (که البته در ابتدای فیلم می بینیم که سیمین پول را بابت اضافه حمل بار پیانو به کارگر ها داده است)، عدم صداقت حجت درباره گرفتن پول و حاضر شدنش به قسم دروغ برای گرفتن پول، دروغ ترمه در دادگاه برای رهایی پدرش، دروغ معلم به دانش آموز بابت نحوه مردن جنین و خودخواهی، خودخواهی، خودخواهی... اصلاً می شد اسم فیلم را همین خودخواهی گذاشت!

از نظر منتقد نشریه پنجره قهرمان داستان راضیه است. آقای فهیم و منتقدانی دیگر هم ترمه را شخصیت اصلی داستان می دانند. اما به نظر من فیلم قهرمان ندارد. همه در حال اشتباهند.. همه مقصرند.. و البته اگر بخواهیم بر مبنای یک تصمیم (و آن هم تصمیم به نگرافتن پول به دلیل حرام بودن شرعی اش) قهرمان فیلم را معلوم کنیم راضیه است.. آن هم نه در طول کل فیلم (که بارها با دروغ های ظاهراً مصلحتی اش در ریختن آشغال ها و

یا تصادفش با اتوموبیل - و نگاه کنید که همین دروغ ها چگونه یقه تک تک همین افراد را می گیرد و راضیه را در تنگنای ماجرای هل داده شدنش می گذارد و نادر را با ترمه درگیر می کند و حتی دروغ را به نسل بعد یاد می دهد به طوری که دیگر حتی نیازی به آموزش از قبل ترمه برای دروغ گفتن نیست!-) وجهه انسانی و خطا کار خود را نشان می دهد.. نسل ما نسل سوپرمن ها نیست، نسل انسان های سوخته در خطا و در عین حال ترحم انگیز به خاطر همان انسان بودن (از نسیان به معنای فراموشکار) شان است. نادر و سیمین اما هیچکدام به طیف مذهبی متعلق نیستند (نشانه هایش را در وجود ماهواره در خانه مادر سیمین و دیش ماهواره در خانه پدری فرهاد و کراوات پدرش و دوری او از به کار بردن کلمات عربی ببینید)

"یک جدایی" لزوماً در رابطه با طلاق نیست.. به معنای جدایی ما آدم ها از یکدیگر است، از حقیقت مستمر زندگی که با حماقت به ظاهر هوشمندانه ای آن را به کنار انداخته ایم؛ جدایی نادر از سیمین، ترمه از هر دو، پدر نادر از دنیا، حجت از راضیه، طلبکاران از حجت، مادر زن نادر از حجت و راضیه، قصه گوی شب از واقعیت ها و اگر به طور نمادین و کلاسیک به معنای نشانه ای عناصر فیلم نگاه کنیم (زن را نماد سرزمین و مردم و مرد را نماد حکومت بدانیم)، جدایی همه از هم است.. و در این دو سوی شیشه شفاف که نادر و سیمین می توانند به هم نگاه کنند و همدیگر را ببینند، هر یک سرش را به پایین می اندازد و تیتراژ هم اگر آن ها را آنقدر دنبال کند تا شاید.. هیچ اتفاق بهتری نخواهد افتاد تا این دو تلاشی برای رسیدن به هم نکنند.. تلاش فرهادی شاید موجب تلاشی از سوی ما شود برای رساندن خود به کلام منفعت بخش خداوند که: "حق را بگوئید، حتی اگر به زیان خود و یا والدین و یا اطرافیان باشد".

به شخصه نقد های مربوط به غیر مذهبی بودن و خود انکاری فیلم را قبول ندارم؛ نگاه فرهادی فراتر از مرزها و ادیان است.. فراموش کنید ماجرای رفتن سیمین به خارج را که به قول یک منتقد: بگوئید کجای دنیا دچار این اوضاع نیست تا به آنجا فرار کنم.. و البته سیمین هم دلیل چندان واضحی برای رفتن ارائه نمی کند و ظاهراً تنها فریفته مدرنیته شده.. و یا دروغ گفتن های راضیه به ظاهر خشکه مذهب را که برای کارهای شرعی اش به

دفتر مرجع زنگ می زند.. که البته در آخر راه حق را انتخاب می کند.. و در مقابلش این ترمه همیشه پرسنده درباره چرایی راست نگفتن ست که در جو زمانه بالاخره دروغ می گوید.. و پدری که به جای یاد دادن خوبی ها تنها پس گرفتن بقیه پول از متصدی پمپ بنزین را به فرزندش یاد می دهد.. طرف محاکمه فرهادی تیپ و شخص خاصی نیست، از نگاه او همه ی ما مقصریم.

در عین همه حسن ها نمی توان عیب ریز فیلمنامه را ندید: اگر سیمین کار خارج از منزل دارد تا به حال چه کسی از پدر نادر نگهداری می کرده که حالا باید برای نگهداری از او پرستار استخدام کنند؟

فیلم با مشکلی اساسی هم روبروست: در نهایت آنچه به بیننده القا می شود، نه حس بیزاری از ناراستی، که دیدن شرایط دشوار راستگویی و احساس ناخودآگاه تمایل به دروغ مصلحت آمیز است. به شخصه با دیدن فیلم به این نتیجه رسیدم که قانون های ما آنقدر در برابر حقیقت آنچه باید تصمیم بگیرند گنگ هستند که نمی توان در مسائل انسانی مقصر واقعی را پیدا کرد. آن صحنه به یاد ماندنی که قاضی از ترمه درباره ماندن با پدر یا مادر می پرسد و اصلاً گریه ترمه برایش فرقی ندارد و فقط باید معجزی قانون باشد، خلاصه حرف من است! در همین حال این مسئله را نمی توان اشکال فیلم دانست، که شاید در این موضوع واقعیت تلخ است!

فیلم جدید اصغر فرهادی کم نظیر است (پرهیز می کنم همیشه از این واژه "بی" در اول کلمات که دست بالای دست، بسیار است!)؛ از هر نظر که به آن نگاه کنی؛ بازیگران، کارگردانی، فیلمبرداری، تدوین و ... جایی برای حرف باقی نمی گذارد. لحظات احساساتی کننده برای بیننده هم کم نیستند (گریه نادر در حمام از روی استیصال، گریه ترمه موقع انتخاب محل ماندن اگر هنوز اخلاقیات و روابط انسانی مشغولیات روزمره تان است، هرگز این فیلم "به ظاهر ساده اما پیچیده" (به قول هایلپوود ریپورتر) را از دست ندهید!

رمز گشایی از انتهای داستان:

ترمه سرانجام با کدام یک می رود؟ پاسخ به این سوال کار درستی نیست.. اصلاً هدف فیلم هم پاسخ دادن به این سوال یا حتی ایجاد پرسش در ذهن برای فهمیدن پاسخ آن نیست اما... من فکر می کنم با سیمین برود.. او تا به حال به خاطر بازگشت مادر پیش پدر مانده

(که در گفت و گویش با سیمین هم معلوم می شود) و هر بار به مادر اصرار می کند که وسایلی را نبرد و البته مطمئناً از وضعیت نابه سامانش در مدرسه هم دل خوشی ندارد و سختی های همراهی با پدر فرتوت نادر هم مسئله جذابی برای ماندن او نخواهد بود. در عین حال باید ببینیم که او زمان هایی که می خواست نزد پدر بماند در معذوریت نبود و حالا که باید حرفی دیگر بزند از پدر و مادر می خواهند به بیرون اتاق بروند.

در حاشیه:

• فیلم برنده سه جایزه از شصت و یکمین دوره جشنواره فیلم برلین شد؛ بهترین فیلم، بهترین گروه بازیگران زن (شامل لایلا حاتمی، ساره بیات و سارینا فرهادی) و گروه بازیگران مرد (شامل پیمان معادی و شهاب حسینی). فرهادی سال ۲۰۰۹ با فیلم «درباره الی» برنده خرس نقره‌ای بهترین کارگردان از جشنواره برلین شده بود. گویا در نمایش غیر رسمی فیلم فاصله بین شروع پایان‌بندی و تشویق تماشاگران یک ثانیه هم طول نکشیده است! تشویقی که چند دقیقه ادامه هم پیدا کرده. از همین تشویق می‌شد انتظار چند جایزه را برای فیلم داشت. اصغر فرهادی در این نشست درباره «جدایی نادر از سیمین»، گفت: «در ادامه فیلم‌های قبلی من می‌شود از زاویه‌های مختلفی به این فیلم نگاه کرد. هم می‌شود به عنوان یک کار انسانی به آن نگاه کرد هم فیلم اجتماعی و هم یک فیلم روانشناسانه. بستگی دارد تماشاگر دوست داشته باشد از چه زاویه‌ای فیلم را تماشا کند.» او در ادامه گفت: «پایان فیلم مثل فیلم‌های قبلی من شبیه به پایان‌هایی که تماشاگر سینما به آنها عادت دارد نیست. فکر می‌کنم پایان نباید به معنی پایان یک فیلم باشد. باید شروعی باشد برای یافتن پاسخ به سئوالاتی که در طول فیلم مطرح می‌شود. این نوع پایان به تماشاگر اجازه می‌دهد وقتی از سالن خارج می‌شود تعداد زیادی سؤال با خودش ببرد و احساس نکند همه چیز تمام شده است. هیچ وقت نخواستم با پایان فیلم داستان فیلم هم تمام بشود، بلکه آغاز داستانی دیگر است در ذهن تماشاگر.» فرهادی با اشاره به موضوع فیلم «جدایی نادر از سیمین»، گفت: «من خودم تجربه طلاق و جدایی نداشتم. شاهدش هم حضور همسر و دخترم در اینجاست (خنده) اما در مدتی که فیلمنامه را می‌نوشتم، مدام به دادگاه‌های خانواده سر می‌زدم و از نزدیک شاهد این جدایی‌ها بودم. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که آمار طلاق بسیار بالاست. در حالیکه به نظر می‌آید ایران کشوری است

که مردمش پایبند سنت‌ها هستند و طلاق گرفتن هم یک پدیده سنتی نیست و پدیده‌ای مدرن محسوب می‌شود. علت این تناقض هم حرکت سریع کشور به سمت مدرن شدن است نه اینکه مدرن شده، بلکه تمایل به مدرن شدن دارد. آرزوی مدرن شدن در این کشور زیاد است و یکی از تبعاتش فارغ از اینکه قضاوتی درباره خوب یا بد بودنش داشته باشیم پدیده طلاق است. دعوای پنهانی هم در جامعه وجود دارد و یکی از بحران‌های بزرگ جامعه است که در آینده می‌تواند تبدیل به یک خطر بسیار بزرگ بشود. جنگ پنهان بین طبقات اجتماعی است. جنگ بین افراد طبقه محروم و پایبند به سنت‌ها و طبقه‌ای که تمایل دارد با قواعد دنیای جدید زندگی کند. شفاف‌تر بگوییم، جنگ بین نو و کهنه. مسیری که هزینه‌های بسیاری به همراه خواهد داشت. «لیلا حاتمی در این جلسه گفت: او گفت: «این فیلم درباره بشر و ضعف‌ها و اشتباهاتش است و اینکه یک انسان چگونه برای حفظ خودش می‌تواند به دیگران صدمه بزند. سیمین باید آینده دخترش را تضمین کند و همزمان می‌داند جداییش از نادر دخترش را رنج می‌دهد. فارغ از فرهنگ و طبقه اجتماعی، این می‌تواند درد مشترک همه زنان باشد و من به عنوان یک زن بازیگر چنین چیزی را به راحتی درک می‌کنم.» فرهادی در بخش دیگر نشست، گفت: «یکی از بحران‌های بشر امروز که ربطی به جغرافیا هم ندارد تعریف اخلاق است. ما بر اساس یک سری قوانین که طی سال‌ها از طریق دین و یا عرف شکل گرفته‌اند کارهایمان را می‌سنجیم تا ببینیم اخلاقی هستند یا نه، اما در دنیای امروز با پیچیده شدن ذهن بشر ممکن است آن قواعد دیگر کارآمد نباشند. در واقع متر و معیار سنجش کار اخلاقی بسیار کمرنگ شده است. آنهایی که رفتار خودشان را با اصول سنتی می‌سنجند راحت‌ترند، اما آدمهایی مثل نادر که زندگی مدرن‌تری دارد دچار دوراهی‌های زیادی می‌شود. بنابراین باید به دنبال تعریف جدیدی از اخلاق بود. ما به راحتی نمی‌توانیم بگوییم نادر دروغ می‌گوید و کار بدی انجام می‌دهد و کارش را ارزش‌گذاری کنیم وقتی موقعیت نادر را می‌بینیم و دلیل رفتارش را، می‌توانیم او را ببخشیم.» فرهادی با اشاره به نگرانی‌های شخصیت‌های اصلی فیلم، گفت: «شخصیت مرد داستان نگران وضعیت پدرش، نماینده نسل قبل است و در عین حال بسیار هم به او وابسته است که در واقع نشانه وابستگی به ریشه‌هاست و شخصیت زن بیشتر نگاهش به دخترش، نسل آینده است که می‌تواند تفاوت این دو نفر محسوب شود، اما گرچه مرد

نگران پدرش است، ولی هیچ گفت‌وگویی بین آنها وجود ندارد. به نظر می‌آید این ارتباط قطع شده است.» او در پاسخ به این سؤال که آیا «جدایی نادر از سیمین» فیلمی مذهبی است یا نه، گفت: «پاسخ به سؤال دشوار است. باید تعریفی شفاف و تمیز از مذهب داشته باشم که بتوانم به این سؤال پاسخ بدهم. ترجیح می‌دهم نگویم فیلمم درباره چیست و شما کشف کنید. خوشحال می‌شوم اگر بگوئید فیلمم یک فیلم انسانی است.» فرهادی در پایان نشست مطبوعاتی خود گفت: «در دنیای امروز قضاوت درباره درست یا نادرست به سادگی امکان‌پذیر نیست. یک پزشک سوئدی به بیمار محتضرش می‌گوید شما شش ماه زنده می‌مانی تا بیمار بتواند به کارهایش برسد. در ایران پزشک به همان بیمار می‌گوید، ان‌شا... خوب می‌شوی، برای اینکه بیمار از همان چند روز باقیمانده زندگی لذت ببرد. من از شما می‌خواهم هر کس دوست دارد از پزشکش پاسخی مثل پاسخ پزشک سوئدی بشنود دستش را بلند کند (سه نفر دست بلند کردند) ببینید! در این جمع نسبتاً زیاد فقط سه نفر دوست دارند در چنین وضعیتی به آنها راست گفته شود. در فیلم هم دو کاراکتر داریم که یکی با واقعیات روز کنار آمده و دیگری به اصولش پایبند است و این باعث جدایی آنهاست»

• فیلم‌نامه منتخب جایزه آسیا- پاسیفیک شد. صندوق فیلم‌نامه آسیا- پاسیفیک ویژه توسعه فیلم‌نامه است.

• سیمرخ‌های بهترین کارگردان، فیلم‌نامه و بهترین فیلم طبق نظرسنجی مردمی جشنواره‌ی فیلم فجر به اصغر فرهادی برای «جدایی نادر از سیمین» اهدا شد. همچنین در بخش بهترین فیلمبرداری و صداپردازی نیز سیمرخ به این فیلم رسید و شهاب حسینی و ساره بیات هم دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش مکمل مرد و زن را دریافت کردند. حسینی جایزه‌اش را به جمعیت امدادی امام علی (ع) تقدیم کرد و نوشته بیات به این مضمون نیز قرائت شد: با دلم عهد بستم که اگر برای دریافت سیمرخ خداوند یاری‌ام کند هزینه‌اش را به اعضا خانواده تقدیم کنم، امروز مقدر شد که آنجا نباشم تا پدرم خود با دستان فداکارش این جایزه را دریافت کند. این حاصل دسترنج من بود، مغموم‌ام که در کنار شما نیستم و خرسندم در کنار آقای فرهادی در محفل دیگری حضور دارم.

• فیلمبرداری فیلم در مراحل پیشرفت به طور ناگهانی با دستور وزارت ارشاد متوقف شده بود که علت آن برخی اظهارنظرها از سوی کارگردان عنوان شده است. توضیحاتی که فرهادی در مورد فیلم و کلامش می‌دهد موجب رفع این توقیف شده است. فرهادی درباره اظهار نظرش درباره جعفر پناهی گفته است: من اگر قصدم مقابله بود، اساساً نمی‌ماندم و فیلم شروع نمی‌کردم فرصت آماده‌ای هم آن سوی آب برایم پیش آماده بود. نرفتم، خیلی‌ها هم گفتند اشتباه می‌کنی، اما ماندم... این شائبه که من تحت تأثیر دیدگاه سیاسی و بیانه‌های اخیر او از وی نام برده‌ام به راحتی قابل رد است، اگر من چنین دیدگاه تندی داشتم، چرا ماندم و فیلم ساختم. اولین قدم این بود که در خواست پروانه ساخت نمی‌کردم، من حتی اگر به لحاظ نگرش سیاسی موافق با دیدگاه سیاسی معاونت سینمایی هم نباشم معنی‌اش این نیست که هم کلام و مؤید دیدگاه این فیلمسازم، با رادیکال برخوردن کردن در هر شکل مخالفم.

• اصغر فرهادی پس از نمایش فیلم در برج میلاد گفت: من در همان زمان ساخت فیلم لذتم را از این فیلم بردم و بعد از آن هر اتفاقی که بیفتد، برایم مانند یک کادو می‌ماند. امیدوارم بتوانم مسیری که این چند سال دنبالش بودم ادامه بدهم و این مسیر قطع نشود و یا من تغییر مسیر ندهم. به هیچ چیز مطلق نگاه نمی‌کنم و به عبارتی به همه چیز نگاهی نسبی دارم. این مساله جزو باورهای من است و احتمالاً در کارهایم هم هست. اصغر فرهادی در این نشست در پاسخ به مطلبی که این فیلم را وامدار دو ساخته قبلی او برشمرده بود، توضیح داد: این فیلم به نوعی گسترش و تجمیع مضامین و تم‌های سه فیلم قبلی من است، اما این موضوع حالت از پیش تعیین شده و برنامه‌ریزی شده نداشت. وقتی که قصه‌ی این فیلم نوشته شد، احساس کردم که این فیلم و این قصه می‌تواند برای بخشی از فیلم‌سازی من حالت پایانی داشته باشد و بعد از ساخت آن من به دنبال مسیر دیگری در فیلم‌سازی بروم. وی درباره عکس العمل‌های مردم به فیلم گفت: سر ساخت فیلم قبلی‌ام «درباره الی» عباس کیارستمی یک خاطره تعریف کرد و گفت سر صحنه‌ی نمایش این فیلم یک خانم می‌خندید و دیگری گریه می‌کرد و من از دست هر دوی آنها عصبانی بودم. فکر می‌کنم باید ما این اختیار را به تماشاگر بدهیم که هر آنگونه که دوست دارد، فیلم ببیند. من فکر می‌کنم تنها کاری که تماشاگر حق ندارد انجام بدهد، حرف‌زدن با موبایل در حین نمایش

فیلم است و این مساله خیلی مرا عصبانی می‌کند. او در پاسخ به سوالی مبنی بر این که چگونه فیلم‌نامه می‌نویسد، توضیح داد: زمانی که می‌نویسم مانند رانندگی کردن است. در رانندگی ما قواعدی که پیش‌تر آموخته‌ایم را به طور ناخودآگاه به کار می‌گیریم. من فکر می‌کنم در زمان نگارش فیلم‌نامه‌هایم هم چنین روندی دارم و واقعا نمی‌دانم که چگونه این کار را می‌کنم. وی گفت: قرار بوده نقش فرد سالخرده فیلم را نصرت کریمی بازی کند که با پاسخ منفی وزارت ارشاد از علی‌اصغر شهبازی استفاده شد. وی در ادامه با بیان این که دستیارانش مدت‌ها در خانه سالمندان و آسایشگاه فیلم می‌گرفتند تا او بتواند برای این نقش یک نفر را پیدا کند، ادامه داد: در نهایت خانم بخت‌آور که فیلم «زیر درخت هلو» آقای شهبازی را دیده بودند، ایشان را انتخاب کردند که مورد پذیرش قرار گرفت، البته واجب بود که این بخش‌های فیلم‌نامه را با حضور آقای شهبازی مجدداً بازنویسی کنم. این کارگردان در پایان صحبت‌های خود در پاسخ به این که آیا قرار است ایده‌ی قضاوت و دروغ گفتن افراد دوباره در کارهای او تکرار شود، گفت: واقعا نمی‌دانم در آینده چه اتفاقی می‌افتد، اما همواره زمانی که می‌خواهم شروع به نوشتن کنم فاقد یک مضمون مشخص هستم. من همیشه قصه‌ای را شروع می‌کنم که اصراری ندارم خودم هم همه‌ی جزئیات آن را شفاف بدانم، در واقع سعی می‌کنم داستان‌هایم حالت چند وجهی داشته باشند و در آنها وجوه مورد نظرم کمی پررنگ‌تر باشد. این سبکی است که مورد علاقه‌ی من است و حس می‌کنم زمانی هم که فیلم می‌سازم، لازم است به گونه‌ای طراحی کنم که سؤالات بعدی تماشاگر، سوالات خود من باشد.

- سرمایه گذار فیلم بانک پاسارگاد است؛ خدا را شکر که به مانند سریال تلویزیونی "موج و صخره" حاصل کار یک معجون بی محتوا از کار در نیامده و برعکس!..
- رخشان بنی اعتماد در مورد فیلم گفته: «فیلم «جدایی نادر از سیمین» را دیده‌ایم، می‌بینیم و همچنان خواهیم دید تا یادمان نرود که هنوز سینمای ایران وجود دارد.
- * به نظرم معادی باید جایزه بهترین بازیگر مرد جشنواره فیلم فجر را هم می‌گرفت.. شاید هم باید صبر کنم بینم مهدی هاشمی (بازیگر مورد علاقه ام) چه شاهکاری داشته که او را پشت سر گذاشته است!

نقد کتاب

در نقد کتاب نویسنده ضمن معرفی کتاب نقاط قوت و ضعف کتاب را از دید خود بررسی می‌کند معمولاً کتاب‌های تازه انتشار یافته مورد نقد قرار می‌گیرند. مثال:

نقد کتاب تاریخ تحلیلی اسلام (استاد سید جعفر شهیدی)

تاریخ تحلیلی اسلام مشهورترین کتاب دکتر سید جعفر شهیدی است که طی سالیان اخیر همواره به عنوان یک متن درسی جهت آموزش تاریخ اسلام مورد استفاده قرار گرفته است. در این مقاله این کتاب از دو منظر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است:

۱. از منظر عناصر بیرون از متن (مؤلف، ناشر، خوانندگان و گفتگمانی که اثر متعلق به آن است)

۲. از منظر عناصر موجود در متن (عنوان، ادبیات موضوع، ادبیات کتاب، محتوی، روش و کمیت اثر).

از منظر اول باید اشاره کرد که تاریخ تحلیلی اسلام اثری است متعلق به گفتگمان مذهب‌یون نواندیش. مؤلف به رغم تحقیق و تألیف و تدریس در تاریخ اسلام، دارای تحصیلات تاریخی نیست. چاپ کتاب توسط ناشرین دولتی نیز بعید است مجالی برای خروج از تفکر حاکم بر چنین مؤسساتی باقی گذاشته باشد و نکته دیگر این که به دلیل محدودیت شرح درس تاریخ اسلام در مقایسه با مطالب این کتاب، به اغلب احتمال، بخش قابل توجهی از کتاب توسط خوانندگان آن ناخوانده باقی می‌ماند.

اما از منظر دوم باید گفت که وجود واژه "تحلیلی" در عنوان کتاب، نشانگر تأثیر بیش‌تری خاص در کار نویسنده است و نیز کوشش او برای یافتن مخاطبینی هماهنگ با این پیش، در دوره ای خاص، مؤلف در کتاب خویش ذکری از ادبیات موضوع (Literature Review) نکرده و وجه تمایز کار خویش از آثار مشابه را به دست نداده است. نثر کتاب سلیس و روان است، ولی گاه به جملات مبهم، نادرست و حاوی حشو نیز بر می‌خوریم. در مواردی کاربرد واژه‌های نادرست و اغلاط تایپی نیز مشاهده می‌گردد. در پارگراف بندی کتاب نیز هیچ دقتی به عمل نیامده و اصول این کار رعایت نگردیده است. تاریخ تحلیلی اسلام گاه شامل مطالب و تحلیل‌های خوب و به جا، گاه در برگیرنده مطالب

و تحلیلهای نادرست و در برخی مواقع خالی از هرگونه تحلیلی است. کتاب در مواردی نیز دارای مطالبی نه چندان ضروری و در مواردی دیگر حاوی مطالبی ناسازگار با سایر سخنان مؤلف است.

روش مؤلف نیز دچار مشکلاتی است؛ وی با منابع تاریخی برخوردی نقادانه ولی گاه دوگانه دارد. نقل قولها گاه مناسب و گاه طولانی و نامناسب اند. سیستم ارجاعات کتاب نیز ناهماهنگ است. نویسنده در استفاده از تصاویر نیز بی برنامه عمل کرده است. در برخورد با مخالفین مذهبی پا از دایره انصاف بیرون نهاده است، ولی مواجهه ایشان با آرای مستشرقین منکرانه و از موضع رد و انکار است و در این باره از ملایمت قبلی اثری نیست. کمیت و حجم مطالب نیز دارای مشکلاتی است و نویسنده محترم در این باره نیز در چهارچوب خاصی عمل نکرده است.

مشخصات کتابشناسی

تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳، دوازده - ۳۹۴ ص.

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام به بررسی تاریخ اسلام «از آغاز تا نیمه نخست سده چهارم» (رک: ص یک و سه) هجری قمری پرداخته است. این کتاب در حقیقت چاپ جدیدی از کتابی است تحت همین عنوان که پیشتر به دفعات منتشر گردیده است. وجه تفاوت این چاپ با چاپهای پیشین، بسط قلمرو تحقیق توسط مؤلف است: در چاپهای پیشین، نویسنده، تاریخ اسلام را از آغاز تا پایان دوره اموی (۱۳۲ ق.) بررسی کرده بود، ولی در این چاپ، تاریخ اسلام تا نیمه اول قرن چهارم (حدود سال ۳۳۰ ق.) بررسی شده است. بنا به اظهار ناشر، مؤلف تجدید نظرهایی نیز در مطالب پیشین انجام داده است. علاوه بر این، اغلاط چاپی تصحیح و فهرستی از اعلام نیز به پایان کتاب ضمیمه شده است (ص پنج)

نقد و داوری ما در خصوص این کتاب در دو بخش ارائه خواهد شد:

۱. نقد و ارزیابی عناصر بیرون متن، مانند؛ مؤلف، ناشر، اندیشه و بینشی که اثر در

چهارچوب آن تالیف شده است.

۲. نقد و ارزیابی عناصر درون متن، شامل؛ عنوان اثر، ادبیات موضوع، محتوای اثر،

ادبیات متن، روش نویسنده و کمیت اثر.

۱. نقد عناصر بیرون متن

۱-۱. مؤلف

سید جعفر شهیدی متخصص در فقه و اصول، دارای مدرک دکترای ادبیات فارسی (نامه شهیدی، ص ۸۹) استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغت نامه دهخدا (همان، ص ۱) و صاحب آثاری در ادبیات و تاریخ اسلام و تشیع است. از جمله مشهورترین آثار ایشان می توان به ترجمه نهج البلاغه و همین کتاب (تاریخ تحلیلی اسلام) اشاره کرد. بر اساس آنچه گذشت، دکتر شهیدی دارای تحصیلات آکادمیک در زمینه تاریخ نیست، ولی سالهای متمادی است که در تاریخ اسلام به مطالعه و پژوهش پرداخته و آثار متعددی در این زمینه خلق کرده است. این نکته یعنی تحصیل و حتی تدریس نکردن در این رشته (مؤلف هنگام بحث از همین کتاب، خود را «معلم ادبیات» خوانده است (همان، ص ۲۵))، ممکن است در برابر کارنامه مؤلف علامت سؤالی قرار دهد ولی نمی توان انکار کرد که احاطه دکتر شهیدی به فقه و اصول و ادبیات فارسی و عربی و سالها غور و بررسی در منابع و مآخذی که مستقیم یا غیر مستقیم، حوادث و وقایع تاریخ اسلام را در خود منعکس کرده اند، او را در مطالعات تاریخی مدد بسیار رسانده اند.

۱-۲. ناشر

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام به خلاف آنچه در یادداشت ناشر آمده است (ص پنج) اولین بار در سال ۱۳۶۲ و آن هم توسط مرکز نشر دانشگاهی به چاپ نرسیده است، بلکه اولین بار در دو جلد با عنوان تحلیلی از تاریخ اسلام، توسط «نهضت زنان مسلمان» به چاپ رسید. چاپ دوم جلد اول، تاریخ ۱۳۵۹ را در شناسنامه دارد. تاریخ چاپ جلد دوم نیز سال ۱۳۶۰ است. مدتها بعد از این بود که مقارن بازگشایی دانشگاهها در سال ۱۳۶۲ شمسی، مرکز نشر دانشگاهی جهت عرضه کردن متنی مناسب برای تدریس تاریخ اسلام که در برنامه درسی جدید همه رشته های دانشگاهی گنجانیده شده بود، مبادرت به چاپ این کتاب کرد. اما چاپ حاضر که در حقیقت نسخه جدیدی از این کتاب است، نام دو ناشر را در شناسنامه خود دارد؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی. این هر دو ناشر جزء ناشرین معتبر علمی و در عین حال دولتی و وابسته به نهادهای آموزش عالی کشور (وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی) هستند. بنابراین در حالی که چاپ

کتابی توسط این دو ناشر می تواند نشانگر اهمیت و اعتبار علمی آن به شمار آید، در عین حال باید به این نکته توجه کرد که به دلیل وابستگی این هر دو ناشر به نهادهای رسمی، محتوای اثری که توسط آنها منتشر شود، نمی تواند با افکار، ارزشها و باورهای حاکم بر این نهادها ناسازگاری داشته باشد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که محتوای چنین اثری خود بخود باید با تفکرات نهادهای رسمی کشور سنخیت داشته باشد و یا حداقل مخالف آن نباشد.

۳-۱. خوانندگان

آنگونه که مؤلف محترم در یادداشت مختصری که بر این چاپ کتاب خود نوشته، آورده است، ایشان این کتاب "مختصر" را با هدف "راهنمایی دانشجویان" تألیف کرده است (ص هفت). ناشر نیز در یادداشت خود کتاب را به «پژوهشگران تاریخ و به ویژه آنان که مشتاقند تاریخ تحلیلی اسلام را مطالعه کنند» تقدیم کرده است (ص پنج). بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که مخاطبین کتاب دانشجویان و اهل تحقیق و نظرند.

اما تعیین این نکته که این کتاب طی حدود بیست و پنج سالی که از زمان انتشار آن می گذرد تا چه میزان توانسته با مخاطبین خود ارتباط برقرار کند، کاری چندان آسان نیست؛ زیرا گرچه چاپهای متعدد کتاب که آن را در شمار یکی از پرفروشترین کتابهای تاریخی سالیان اخیر قرار داده است، برای سنجش جایگاه آن در میان مخاطبین، می تواند ملاک و مبنایی به شمار آید ولی توجه به این نکته که بخش بسیار مهمی از این موفقیت مرهون معرفی گسترده این کتاب به عنوان متن "درس عمومی تاریخ اسلام" در دانشگاههاست، قضاوت در این باره را مشکل می سازد. به این معنی که نمی توان مشخص کرد؛ در صورت عدم الزام دانشجویان به تهیه این کتاب به عنوان متنی که باید آن را بخوانند و امتحان دهند، چاپ و تیراژ تاریخ تحلیلی اسلام چه وضعی پیدا می کرد. توجه به دو نکته دیگر نیز در این باره لازم است؛ اول این که کتاب تاریخ تحلیلی اسلام به دلایل متعدد متن درسی مناسبی نیست و دوم این که شرح درس عمومی تاریخ اسلام در رشته های دانشگاهی با درگذشت پیامبر (ص) (۱۱ق) پایان می پذیرد. به همین دلیل در چاپهای پیشین کتاب حداکثر ۵۰٪ و در چاپ فعلی تنها حدود ۳۵٪ از متن مورد استفاده دانشجویان قرار می گیرد و بخش مهم و قابل توجهی از آن به اغلب احتمال نخوانده باقی می ماند.

۴-۱. بینش و اندیشه ای که مؤلف اثر خود را در چهارچوب آن خلق کرده است.

به طور کلی می توان در سالهای دهه ۵۰ شمسی (تاریخی که تحریر اولیه کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، در آن فراهم آمده است.) در عرصه تاریخ نویسی کشورمان، بینش و اندیشه هایی مانند؛ جریان ناسیونالیستی، جریان مارکسیستی، جریان دانشگاهی و جریان مذهبی را از یکدیگر تفکیک کرد. در این میان جریان مذهبی البته جایگاه ویژه ای داشت و در آن سالها خود به سه جریان کوچکتر تقسیم می شد که اتفاقاً هر سه به تاریخ اسلام، تحلیل آن و خلق آثاری در این رشته، توجه نشان می دادند. این سه جریان عبارت بودند از:

۱. سنتی ها

۲. ایدئولوژیک ها

۳. مذهبیون نواندیش

در میان سنتی ها تفاوت چندانی میان تاریخ و کلام وجود نداشت و معمولاً از مطالعات تاریخی و نوشتن آثاری در این زمینه، اثبات و یا تقویت مبانی اعتقادی منظور نظر بود. اما ایدئولوژیک ها در پی استفاده از تاریخ اسلام برای دفاع از اسلام و تشیع در برابر مکاتب فکری معاصر و نیز ایجاد شور و حرکت در میان مخاطبین خود به ویژه جوانان تحصیلکرده بودند، بنابراین نزد ایشان هم مطالعه و بیان حقایق تاریخ اسلام وسیله بود و نه هدف.

اما مذهبیون نواندیش معمولاً به دلیل تحصیلات و گاه اشتغالات دو گانه حوزوی و دانشگاهی خود، در حالی که پایبند سنت بودند، چشمی نیز به مسائل جدید داشتند. این اندیشه در حالی که با هر دو جریان پیش گفته مشترکاتی داشت، دارای ویژگیهای خاص خود بود. نزد مذهبیون نواندیش نیز به دلیل تقید به اعتقادات، همانند دو جریان پیشین، خروج از چهارچوبی که مذهب خلق کرده بود، مقدور نبود. پرداختن به تاریخ اسلام و تشیع در آن، بیشتر جنبه تربیتی داشت، نویسندگان این آثار، عمدتاً در پی شبهه زدایی بودند و در این راه معمولاً با آرا و نظرات مستشرقین و گاه برخی جریانات ناسیونالیستی داخلی رودررو می شدند. آثاری که در چهارچوب چنین اندیشه ای خلق می شدند، از نظر فرم، نه سادگی و بساطت آثار سنتی ها را داشتند و نه زیبایی آثار ایدئولوژیک ها را. با وجود این فرم و ادبیات آنها از نظرگاه علمی تا حدی قابل قبولتر از آثار دو گفتمان دیگر بود. به نظر این جانب دکتر شهیدی متعلق به چنین گفتمانی است و کتاب تاریخ تحلیلی اسلام به این حوزه از تاریخ نویسی معاصر ایران تعلق دارد.

۲. نقد عناصر درونی

۲-۱. عنوان اثر

عنوان کتاب مورد بحث مرکب از سه واژه «تاریخ»، «تحلیلی» و «اسلام» است. دو واژه اول و آخر در ظاهر دارای بار ارزشی و احساسی خاصی نیستند و به نظر می رسد نه بکنند و نه جذباتی ویژه برای عنوان یک کتاب را واجدند، ولی واژه «تحلیلی» وضعی دیگر دارد؛ این واژه به روش کار مؤلف اشاره دارد و تمایز این اثر از آن دسته آثاری را که تنها به نقل روایات تاریخ اسلام اکتفا کرده اند، نشان می دهد.

اما نکته مهمتر جایگاه این واژه در اندیشه و بینش رایج در زمان چاپ اول کتاب (اواخر دهه پنجاه شمسی) است. در اندیشه انقلابی رایج در آن ایام، واژه هایی مانند «تحلیل» و «تحلیلی» دارای رواجی تام و مقبولیتی فراگیر بود. در آن فضا اصولاً هر امری تحلیل می شد و این تحلیل مبنای عمل انقلابی قرار می گرفت، بنابراین انتخاب این واژه توسط مؤلف محترم، هم بیانگر تاثیر پذیری او از این اندیشه و هم حاکی از کوشش او برای یافتن مخاطبینی در آن فضا بوده است.

مطلب دیگر این که به رغم آن که عنوان انتخاب شده توسط مؤلف بیانگر جهت گیری دینی و مذهبی خاصی نیست ولی اولین کلماتی که ایشان در یادداشت خود بر همین چاپ کتاب نوشته اند، تمایلات و جهت گیری ایشان را آشکار می سازد: «بسم الله والصلوه علی محمد و آله» نویسنده این چنین خواننده را آگاه می کند که کتاب متعلق به نویسنده ای مسلمان و شیعه است و به صورت منطقی نمی توان در آن به «تحلیلی» متفاوت از مبانی این دین و مذهب دست یافت.

۲-۲. ادبیات موضوع (review Literature)

مؤلف محترم اشاره ای به این موضوع نکرده و طبیعتاً اشتراک و اختلاف اثر خود با آثار مشابه در این باب را بیان ننموده است. بنابراین خواننده تا پیش از خواندن اثر نمی تواند تفاوتها و تمایزات این کتاب از آثار مشابه را دریابد. به عنوان مثال خواننده در آغاز کار نمی داند وجه تمایز این کتاب از تاریخ اسلام دکتر فیاض (که از جهاتی به این کتاب شباهت دارد). چیست و این را می توان نقضی در کار کتاب دانست.

۲-۳. محتوی

در خصوص محتوای کتاب تاریخ تحلیلی اسلام باید گفت: از این منظر در این کتاب با موارد مختلف و گاه ناسازگاری روبرو هستیم که اکنون به بررسی آنها می پردازیم:

۲-۳-۱. ارائه تحلیلهای خوب و مناسب

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام در مواردی متعدد، حاوی تحلیلهایی خوب و بجا، حداقل در میان کتابهای مشابه فارسی از حوادث مختلف تاریخ اسلام است. به عنوان مثال به مواردی اشاره می کنیم:

- نویسنده در خصوص علل و دلایل مخالفت بزرگان مکه با اسلام و نیز پذیرش تعالیم این دین از سوی ضعیفای شهر، تحلیل جالبی ارائه داده است (ص ۵۰)

- تقریباً تمامی مطالبی که نویسنده در خصوص دوران خلافت عثمان ارائه کرده است (ص ۱۵۰ - ۱۳۹) حاوی تحلیلهایی مفید پیرامون بر سر کار آمدن، اوضاع دوران خلافت و سرانجام زمینه های سقوط و قتل اوست. این بخش از کتاب کاملاً تحلیلی است و سازگار با عنوان کتاب.

- آنچه مؤلف محترم در خصوص خوارج و موضوع حکمیت بیان کرده (ص ۱۶۲ - ۱۵۵) حاوی تحلیلهایی جالب و در مواردی بدیع است.

- در صفحه ۱۶۷، تحلیلی جالب از دسته بندی های سیاسی در عراق در واپسین ایام خلافت امام علی (ع) به دست داده شده که بخصوص آنچه در باره دلیل حمایت اشراف کوفه از امام در برابر خوارج گفته شده، جالب توجه است.

- تحلیل مؤلف از تاثیر کشتار حرّه در رفتار مردم مدینه پس از این واقعه (ص ۲۰۴) نیز تحلیلی عمیق و جالب است.

۲-۳-۲. ارائه تحلیلهای نادرست یا نارسا

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام از تحلیلهای نادرست یا نارسا خالی نیست. به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

- آنچه مؤلف محترم در تحلیل زمینه های ظهور اسلام در جامعه مکه ارائه کرده است (ص ۳۷) بیش از حد رنگ و بوی اجتماعی و طبقاتی به خود گرفته و تأثیر برخی اندیشه های رایج در دوران تألیف کتاب، در آن مشهود است.

- آنچه نویسنده در خصوص شکل‌گیری سه فرقه مهم؛ مرجئه، جهمیه و معتزله عنوان کرده است (ص ۳۱۴ - ۳۱۳)، به نظر درست نمی‌آید. نویسنده در باب مرجئه آورده است که این تفکر را «طرفداران خلیفه‌های فاسد به خاطر برکنار داشتن آنان از انتقاد مردم پدید آوردند». در خصوص جهمیه نیز آورده است که آنان نیز «به صورتی دیگر برای خلیفه‌های اموی پشتیبان فکری بودند و آنان را از کیفر گناہانی که می‌کردند تبرئه می‌کردند». نیز ظهور معتزله و رونق یافتن کار ایشان را به سرنگونی امویان و بر سرکار آمدن عباسیان نسبت داده است. به نظر می‌رسد چنین نظراتی ناشی از نوعی سیاست‌زدگی در تحلیل مسائل تاریخی باشد؛ زیرا اولاً نویسنده محترم سند و مدرکی در این خصوص ارائه نداده است، ثانیاً شکل‌گیری مرجئه را می‌توان به عوامل فکری، مذهبی و اجتماعی نیز نسبت داد. به عنوان مثال می‌دانیم که یکی از مشهورترین عقاید مرجئه این بود که نباید در باره اعمال و رفتار دیگران قضاوت کرد.

واقعیت این است که چنین گزاره‌ای را می‌توان در انجیل نیز یافت، آنجا که آمده است: «دیگران را محکوم نکنید تا خدا شما را محکوم نکند» (انجیل لوقا، بخش ۶، آیه ۳۷). این درست است که برخی شخصیتها و محافل مرجئه از طرف بعضی امویان مانند حجاج بن یوسف مورد حمایت قرار می‌گرفتند (فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۰۴) ولی فراموش نکنیم که هم ایشان در برابر اجبار حجاج به لعن علی (ع) با او به مخالفت برخاستند و کار او را نوعی بدعت دانستند. نیز توجه داشته باشیم که در سال ۸۲ هجری در نبرد دیرالجمام علیه او جنگیدند (همان، ص ۵ - ۴۰۴). جالب این که جعد بن درهم که از مرجئه و معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، بود به خاطر اعتقاداتش، به دستور هشام بن عبدالملک به بصره تبعید شد و در آنجا به دست فرماندار اموی، خالد بن عبدالله قسری، به وضع فجیعی به قتل رسید (الفهرست، ص ۴۰۱). در خصوص جهمیه نیز نکته جالب این است که رئیس و بنیانگذار این فرقه یعنی جهم بن صفوان کسی است که سلاح برگرفت و با دولت اموی جنگید و سرانجام در مرو به دست امیر اموی خراسان، نصر بن سیار، به قتل رسید (الکامل، ج ۲، ص ۶ - ۴۴۵؛ توضیح الملل، ج ۱، ص ۴۹)؛ اما در خصوص معتزله نیز باید گفت؛ اگر رونق کار آنان به دلیل سرنگونی امویان و بر سر کار آمدن عباسیان بوده است، چگونه است که به قول مؤلف محترم، عباسیان و عمالشان پیوسته تا قبل از مأمون، آنان را مورد

تعرض قرار می دادند (ص ۳۱۳). اینچنین معلوم می شود که آنچه آقای دکتر شهیدی در این باره آورده حداقل روایتهای تاریخی معارضی دارد که نمی توان آنها را نادیده گرفت. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که مؤلف محترم در این تحلیل بدون توجه به ریشه های عمیق شکل گیری این فرق، تنها به ساده کردن موضوع پرداخته و به نقل برخی مشهورات بسنده کرده است.

- یکی از مهمترین تحلیلهای دکتر شهیدی در این کتاب، نقدی است که در باره « سرانجام بنی قریظه » ارائه کرده و بر اساس دلایلی عقلی و نقلی این ماجرای مشهور را انکار کرده است. بر اساس نظر ایشان اختلاف موجود میان روایتهای مربوط به این واقعه، بخصوص آنچه ابن اسحاق، طبری و واقدی نقل کرده اند، مانع از پذیرش این داستان است، ضمن این که این داستان با سیره و سنت پیامبر نیز سازگار نیست و به همین دلیل می توان گفت ساختگی است.

در این خصوص باید گفت که تحلیل ایشان در این باره نادرست است. زیرا مراجعه دقیق به روایات مشهور و رایج ابن اسحاق و طبری از یک سو و واقدی (المغازی، ج ۲، ص ۱۶-۵۱۳) از سوی دیگر، مشخص می سازد که به رغم سخن مؤلف محترم، میان این روایات اختلافی وجود ندارد و این روایتها به گونه ای مکمل یکدیگرند و نه مخالف هم. علاوه بر این، قرآن به عنوان قدیمترین و معتبرترین اثر در تاریخ اسلام - به این ماجرا تصریح کرده و از قتل و اسارت این قوم سخن گفته است (سوره احزاب، آیات ۷-۲۵). بنابراین دلیل رد این واقعه توسط دکتر شهیدی مربوط به مشکلی است که در نوع نگاه ایشان به این حادثه تاریخی وجود دارد، به این معنی که ایشان در این مورد، واقعه قتل و اسارت این قبیله یهودی را با توجه به تبعات و نتایج بعدی آن تحلیل کرده و به اصطلاح، زمان گذشته را در آینده دیده و چون به قول ایشان « این داستان ... در قرن اخیر دستاویزی برای شرق شناسان، مخصوصا یهودیان اسلام شناس شده است » (ص ۹۴). به جای تحلیل و تبیین آن، راه حل را انکار اصل ماجرا دانسته است.

۳-۲. آوردن مطالب نه چندان ضروری

«تاریخ تحلیلی اسلام» همان گونه که نویسنده خود اشاره کرده است (ص ۱۱۵)، در کل کتابی موجز و مختصر است و نویسنده در ارائه مطالب، از محدوده تاریخ پافراتر ننهاد

است. بنابراین مطالب زائد و حتی تکراری در آن چندان به چشم نمی خورد. با وجود این مؤلف محترم در مواردی اندک، به مطالبی پرداخته که می توان آنها را با عنوان و سبک و سیاق کتاب ناهماهنگ دانست:

- در صفحه ۷۸، آنجا که به غزوه ذات العشیره (۴) اشاره کرده، داستانی را درخصوص علی(ع) و عمار آورده است که نقل آن هیچ ضرورتی ندارد.

- در صفحات ۳۰۰، ۳۰۹ و ۳۲۸، وقتی از امامان کاظم، رضا و جواد(ع) سخن گفته به سبک کتب قدیمی مانند تاریخ یعقوبی، تعدادی از کلمات قصار این حضرات را نیز نقل کرده است که به رغم زیبایی این سخنان و نیز محتوای غنی آنها، متأسفانه باید گفت، با سبک و سیاق کتاب همخوانی ندارد. جالب این که مؤلف محترم در خصوص سایر ائمه چنین کاری صورت نداده است.

- در صفحه ۳۶۵، آنجا که از یکی از نواب خاص امام دوازدهم یعنی "علی بن محمد سمری" سخن به میان آمده، ناگهان به توضیحی لغوی در باره ضبط و معنی کلمه "سمری" پرداخته است که به فرض ضرورت این توضیح، جای آن در پاورقی است نه در متن.

۲-۳-۴. نادرستی برخی مطالب و اطلاعات ارائه شده

برخی اطلاعات و مطالب کتاب دارای اشکال است. به این موارد اشاره می کنیم:

- نویسنده محترم در صفحه ۵ آورده است که "حجاز ... را حجاز نامیده‌اند چون در جهت شمالی یمن و شرق تهامه قرار دارد و این دو قسمت را از هم جدا می کند". آنچه در جغرافیای تاریخی عربستان مشهور است این است که حجاز را حجاز گفتند به این دلیل که میان تهامه و نجد قرار داشت.

- در صفحه ۴۲ در چهل ساله بودن خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر تشکیک کرده و آورده است: "با توجه به فرزندانی که خدیجه به دنیا آورد، می توان احتمال داد که سن او کمتر از این مقدار بوده است". این سخن به نظر درست نمی نماید، چون اگر این قول معقول را بپذیریم که زهرا یعنی آخرین فرزند خدیجه، پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمد. سن خدیجه در این هنگام پنجاه سال بوده است و این غیر طبیعی نیست.

- در صفحه ۴۷، مقایسه‌ای میان یونس بن بکیر(یکی از راویان ابن اسحق) و ابن هشام و طبری صورت گرفته و چنین برداشت می شود که طبری از این دو قدیمتر است. ولی

روشن است که واقعیت خلاف این است و طبری از یونس و ابن هشام متأخرتر است. - در صفحه ۹۷، تعداد جنگهایی را که در سال ششم هجری رخ داد، « دو سه جنگ » ذکر کرده است. ولی واقعیت این است سال ششم هجرت از نظر تعداد جنگها، در تاریخ اسلام سالی استثنایی است به گونه ای که حدود یک سوم کل جنگهای دوران پیامبر در این سال اتفاق افتاده است (رک: المغازی، ج ۲، ص ۵۳۴ به بعد).

- در صفحه ۱۷۸ آورده است: "عراقیان در سراسر حکومت علی و فرزندانش حسن و حسین و ..." ولی ما می دانیم که امام حسین (ع) هیچ گاه موفق به تشکیل حکومت نشدند. - در صفحه ۲۹۶ آمده است که "حکومت ادریسیان ... تا سال سیصد و هفتاد و چهار ادامه داشت و با انقراض دولت فاطمیان مصر دولت آنان نیز برافتاد. " واقعیت این است که برافتادن ادریسیان ربطی به سقوط فاطمیان مصر نداشت. همانگونه که مؤلف محترم اشاره کرده اند، ادریسیان در سال ۳۷۴ هجری برافتادند ولی تاریخ سقوط فاطمیان مصر ۵۶۷ هجری است. (سلسله های اسلامی جدید، ص ۱۴۰) بنابراین چگونه اتفاقی که در نیمه دوم قرن ششم اتفاق افتاده، می تواند علت حادثه ای باشد که دو قرن پیش از آن رخ داده است.

روشن است که اغلب این موارد ناشی از سهو القلم است و مسلم است که نویسنده محترم به چنین موضوعاتی آگاهی کامل دارند.

۲-۳-۵. اظهار سخنان مخالف و ناسازگار

مؤلف محترم در مواردی سخنانی گفته است که گاه در این کتاب و گاه در آثار دیگر خود، خلاف آن را اظهار کرده است. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می کنیم:

- در صفحه ۶۳، به صراحت از بنا نهادن مسجد قبا توسط پیامبر سخن به میان آمده است ولی در صفحه بعد این سخن انکار شده و آورده است که این مسجد ساخته دست پیامبر نیست بلکه بعدها توسط بنی حارثه ساخته شده است.

- در ص ۲۸۸، به ماجرای سرودن قصیده مشهور فرزدق در مدح امام سجاد در مسجدالحرام و در حضور هشام بن عبدالملک اشاره کرده و آورده است: « سرودن چنان مدیحه و شیوع آن در زبانها بیم جان داشت، لیکن این شاعر بخاطر دوستی اهل بیت و نیز سرزنش این خلیفه زاده اموی هر گزندی را به خود خرید»

اما جالب این است که دکتر شهیدی به خلاف این سخنان، در کتابی دیگر (زندگانی علی بن الحسین، ص ۱۳۳-۱۱۳) و طی بحثی مفصل، هم اصالت بیتهای بسیاری از این قصیده را زیر سؤال برده، هم در سروده شدن آنها توسط فرزدق تشکیک کرده و هم ارادت و دوستی فرزدق نسبت به اهل بیت را انکار کرده است و این با آنچه در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام آمده است، سازگاری ندارد. درست است که بر اساس تاریخ مندرج در مقدمه کتاب زندگانی علی بن الحسین، دکتر شهیدی این کتاب را در سال ۱۳۶۴ شمسی یعنی چند سال بعد از چاپ تاریخ تحلیلی اسلام منتشر کرده است ولی می دانیم که هر دو کتاب پس از آن بارها تجدید چاپ شده اند و امکان تصحیح مطلب فراهم بوده است. جالب این که در چاپ اخیر تاریخ تحلیلی اسلام نیز با وجودی این که کتاب حروفچینی مجدد شده است، این تناقض بر طرف نگردیده است.

۲-۴. ادبیات (نثر و لحن کتاب، پاراگراف بندی، نقل قولها)

۲-۴-۱. نثر کتاب

نثر تاریخ تحلیلی اسلام، نثری است روان و خالی از حشو و زوائد و تکرار. به همین دلیل خواننده به آسانی با آن ارتباط برقرار می کند و از طریق آن به سهولت مقصود نویسنده را درمی یابد. حتی می توان از این فراتر رفت و گفت که نثر دکتر شهیدی در این کتاب نثری جاندار، زیبا و دلنشین است و این را می توان حاصل علم و احاطه ایشان به ادبیات فارسی و عربی و سالها ممارست با متون نثر و نظم این دو زبان و نیز ذوق و سلیقه ایشان دانست. جالب این که ایشان در مواردی حتی تفنن به خرج داده و جملاتی را در قالب نثر مسجع آورده است. به عنوان نمونه به این جملات دقت کنید؛

«عمر بن سعید اشدق ... گفت یزید همان است که آرزو دارید و عدالتی دارد که می خواهید و پس از این سخنان دیگر دین فروشان و دنیاخران ... یزید را بدانچه در او نبود ستودند و آنچه را در او بود از وی زدودند» (ص ۱۸۸)

با وجود این متن کتاب گاه دارای اشکالاتی است که شاید بیشتر آنها را بتوان به عدم دقت در ویراستاری کتاب نسبت داد. به این موارد اشاره می کنیم:

الف. وجود ابهام در برخی جملات؛

- در سطرهای آخر صفحه ۷ آمده است: "در پیمودن راههای دراز سرعت شتر سه برابر

اسب است. «براستی این جمله چه معنایی می دهد؟ یعنی طاقت شتر بیش از اسب است و به این دلیل بیش از اسب راه می پیماید یا این که اصولاً شتر سریعتر از اسب حرکت می کند. (ظاهراً چنین نیست). به هر حال جمله دارای ابهام است.

- در پاراگراف چهارم صفحه ۱۵ آمده است: «آلیوس گالیوس (رومی) با لشکری به جنوب عربستان حمله برد و در مدت چند روز خود را به مأرب رساند». سؤال این است مگر این سردار رومی از کجا حرکت کرده بود که ظرف «چند روز» به مأرب رسید. و اصولاً «چند روز» یعنی چند روز؟

- در پاراگراف اول صفحه ۳۴ آمده است: «در قرآن کریم هر جا حنیف و یا حنفا آمده، مقصود کسانی است که بر دین فطرت ابراهیمی هستند». براستی «بر دین فطرت ابراهیمی» بودن یعنی چه؟

- در پاراگراف دوم صفحه ۹۲ آمده است: «ابوسفیان در سال چهارم هجرت گروهی را به بدر آورد، اما در وسط راه پشیمان شد و برگشت». می بینم که صدر و ذیل این کلام با هم همخوانی ندارد؛ این را می دانیم که ابوسفیان به بدر نیامد و از بین راه آن برگشت. بنابراین چگونه می توان گفت؛ «ابوسفیان... گروهی را به بدر آورد»؟

- در پاراگراف سوم صفحه ۱۰۵ در مورد متنبیان آمده است که «سرانجام شکست خوردند و ناپدید شدند». سؤال این است که ناپدید شدن مدعیان نبوت یعنی چه؟ یعنی پنهان شدند؟ یعنی مردند؟ و یا...

- در پاراگراف اول صفحه ۱۱۸ آمده است که «گروهی هم بودند که نمی دانستند از مدینه و شخص ابوبکر اطاعت کنند». در این جمله «نمی دانستند» به چه معنی است؟

- در پاراگراف سوم صفحه ۱۶۶ آمده است؛ «عبدالرحمان بن رستم... از سرزمینهای شرق جنوبی ایران برخاسته بود». در جغرافیا معمولاً گفته می شود «جنوب شرقی» و واژه «شرق جنوبی» حتی به فرض درستی آن، نامأنوس است.

البته شاید بتوان اغلب این ابهامات را از سنخ اغلاط تایپی دانست.

ب. کاربرد بعضی کلمات نادرست یا نامناسب؛

- در پاراگراف دوم صفحه ۲۳ آمده است: «دولتهایی که این مهاجران تشکیل دادند، غسانیان، لخمیان و آل کنده می باشند». کلمه «می باشند» واژه ای غیر فصیح است که اگر چه

کثرت استعمال آن، اندک اندک تبدیل به مجوزی برای کاربرد بیشتر آن گردیده است. ولی از نویسنده ای چون دکتر شهیدی که سالها مؤسسه لغتنامه دهخدا را سرپرستی کرده و فرهنگ معین را به چاپ رسانده است، می توان انتظار داشت که از به کاربردن چنین واژه ای خودداری کند.

- نویسنده در مواردی کلماتی کهنه و نامناسب به کار می برد که دلیل آن معلوم نیست. مثلا در پاراگراف اول صفحه ۳۳۳ به جای چهل و هشت میلیون، آورده است. «چهل و هشت هزار هزار» این موضوع دو جای دیگر نیز تکرار شده است؛ در صفحه ۳۳۶ آمده است: «دو هزار هزار و پانصد هزار» در صورتی که مطابق استعمال رایج در زبان فارسی می توانست بنویسد؛ دوملیون و پانصد هزار. در پاراگراف دوم صفحه ۳۵۹ نیز به جای عدد قابل فهم یک میلیون و پانصد هزار، آورده است: « هزار هزار و پانصد هزار ». - به نظر می رسد در پاورقی ۲ صفحه ۳۵ که به ترجمه آیه ۱۲۶ سوره بقره اختصاص دارد، اشتباهی صورت گرفته است. محتوای آیه، دعای ابراهیم برای مکه و اهل آن است که «رَبِّ اجعل هذا بلدا آمنا و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر» و نویسنده محترم ترجمه کرده اند: « پروردگار من این شهر را ایمن گردان و از مردم آن، آنان که به خدا و روز رستاخیر گرویده اند را میوه ها روزی کن. » سخن بر سر ترجمه واژه « الثمرات » است که نویسنده محترم آن را « میوه ها » ترجمه کرده است و این اگرچه ظاهرا اشتباه نیست ولی با توجه به وضعیت جغرافیایی و اقلیمی مکه نمی تواند درست باشد. زیرا اگر ما این معنی را بپذیریم باید این را نیز بپذیریم که خداوند هیچ گاه دعای پیامبر خود را اجابت نکرده است؛ چون مکه هیچ گاه محل « الثمرات » به این معنی نبوده است.

ج. وجود حشو در برخی جملات؛

- در سطر آخر صفحه ۲۰۶ و سطر اول صفحه ۲۰۷ آمده است: «مختار همان کسی است که چون لشکریان امام حسن (ع) بر او شوریدند و او را زخمی کردند و او به خانه عامل مدائن، که عموی مختار بود، رفت، مختار گفت بهتر است حسن را به بند کنی ...» روشن است که باید «مختار» آخر را حذف کرد.

- در پاراگراف پنجم صفحه ۲۳۶ آمده است: «از جمله وقایع زمان هشام رحلت امام باقر علیه السلام در عصر اوست.» معلوم است که با توجه به این که در ابتدای جمله گفته شده

که «از جمله وقایع زمان هشام»، کلمات «در عصر او» اضافی هستند.

- گاه نیز جملاتی تکراری به چشم می خورد. مثلا در اواخر صفحه ۲۸۹ به تاریخ مرگ مهدی عباسی و نحوه آن اشاره شده ولی مؤلف در ادامه، دو صفحه دیگر در خصوص حوادث دوره او سخن گفته و باز در سطر آخر صفحه ۲۹۱ به مرگ این خلیفه و تاریخ آن اشاره کرده است.

۲-۴-۲. پاراگراف بندی کتاب

متأسفانه تاریخ تحلیلی اسلام از این منظر کتابی است ضعیف. می دانیم که ایجاد هر پاراگراف جدید در متن، یعنی پرداختن به موضوعی تازه، بنابراین تا وقتی موضوع سخن عوض نشود، نباید به پاراگراف جدیدی پرداخت. ولی این قاعده به هیچ وجه در این کتاب رعایت نشده است تا جایی که به نظر می رسد نویسنده محترم یا ویراستار (در کتاب البته اشاره ای به ویراستاری آن نشده است) و شاید هم حروف چین کتاب هر جا خسته شده و یا قصد تفنن داشته، به پاراگراف جدیدی پرداخته است. به عنوان نمونه فقط به برخی از این موارد (به عنوان مثتی که نمونه خروار است.) اشاره می کنیم؛ در صفحه ۱۱، پاراگرافهای سوم، چهارم، ششم و هفتم مشمول این حکم هستند، در صفحه ۱۵، پاراگرافهای پنجم و هفتم، در صفحه ۲۸، پاراگراف آخر، در صفحه ۳۲، پاراگراف چهارم، در صفحه ۳۴، پاراگرافهای دوم و سوم، در صفحه ۳۶، پاراگراف پنجم در صفحه ۴۸، دو پاراگراف آخر، در صفحه ۵۷، پاراگراف چهارم، در صفحه ۱۱۱، پاراگراف سوم، در صفحه ۲۰۳، پاراگرافهای دوم و سوم، در صفحه ۲۰۶، پاراگرافهای دوم، چهارم، پنجم و ششم، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱، پاراگرافهای آخر صفحه ۲۵۶، پاراگرافهای سوم و چهارم صفحه ۲۹۳، پاراگراف پنجم صفحه ۳۱۰، پاراگرافهای دوم در صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱، پاراگراف آخر صفحه ۳۲۵ و نیز عموم پاراگرافهای صفحه ۳۴۳ و سرانجام در صفحه ۳۶۲، تفکیک پاراگراف آخر تنها نمونه هایی از این دست اند.

۳-۴-۲. نقل قولهای کتاب

معمولا در کتابهای تاریخی مطالبی بسیاری از منابع دیگر نقل می شود. این را نیز می دانیم که ارجح آن است که این نقلها حتی المقدور به صورت غیر مستقیم بیان شوند. یعنی آنچه دیگران گفته اند، با قلم مؤلف بیان شود و در صورتی که نقل قولی مستقیم ضروری

باشد، لازم است چندان طولانی نشود. روش آقای دکتر شهیدی در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، در این باره یکسان نیست. به این معنی که در حالی که در مواردی این موضوع کاملاً رعایت گردیده، در مواردی نیز توجهی به آن نشده است. به عنوان مثال در صفحات ۳۱ و ۳۲، سخن کلی در خصوص بت پرستی اعراب، بسیار خوب و مناسب تلخیص و به صورت غیر مستقیم نقل شده است. اما در صفحات ۶۸ تا ۷۰، متن پیمان مدینه در دو و نیم صفحه به صورت مستقیم آورده شده است که به هیچ وجه مناسب نیست. همچنین در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۴ دو نقل قول طولانی از تاریخ طبری آورده شده است.

یکی از نکات جالب در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، آوردن دیالوگهایی از شخصیت‌های حوادث تاریخی است که در مواردی کتاب را به یک متن نمایشنامه شبیه ساخته است. متأسفانه در این خصوص نیز کار نویسنده محترم یکدست نیست. به این معنی که در مواردی این کار در جملاتی کوتاه صورت گرفته که باعث ایجاد تنوع در متن و زیبایی آن گردیده است. به عنوان نمونه می توان به گفتگوی معاویه و پسر مغیره بن شعبه در صفحه ۱۸۸ و نیز گفتگوی ولید و مروان در صفحه ۱۹۴ اشاره کرد. اما گاه این گفتگوهای نمایش گونه طولانی شده و سبک و سیاق کتاب را تحت تأثیر قرار داده است. به عنوان نمونه می توان به متن گفتگوی منصور و ابومسلم در صفحه ۲۹۷ اشاره کرد که بسیار طولانی است و گویی دیالوگ دو شخصیت در یک نمایشنامه واقعی است.

۲-۴-۴. غلط تاییبی

کتاب از این نظر مشکل چندانی ندارد جز این که در مواردی معدود، اغلاطی در آن راه یافته که به آنان اشاره می کنیم:

۱. «بتراء» به جای «پتراء» در زیرنویس تصویر صفحه ۱۷.
۲. «سر» به جای «سیر» در سطر دوم پاورقی شماره ۲ صفحه ۳۷.
۳. «نضر بن حرث» به جای «نضر بن حارث»، در پاراگراف دوم صفحه ۵۳. از آنجایی که عموم مآخذ تاریخ اسلام نام این فرد را به شکل دوم ضبط کرده‌اند، اگر صورتی که نویسنده محترم آورده است، غلط تاییبی نیست، مناسب بود ایشان به مأخذی که این نام را «حرث» ثبت کرده است، اشاره می کردند.
۴. «جنایت» به جای «جنابت» در صفحه ۸۵، پاراگراف دوم، سطر پنجم.

۵. «یا» به جای «تا» در صفحه ۱۱۱، سطر پنجم.
 ۶. «نیز» به جای «نزدیک» در صفحه ۱۲۶، سطر ششم.
 ۷. «زیاد» به جای «یزید» در صفحه ۱۹۸، سطر آخر.
 ۸. «قیس» به جای «قیسی» در صفحه ۲۱۵، پاورقی.
 ۹. «آل» به جای «آن» در صفحه ۲۸۲، پاراگراف سوم، سطر اول.
۲۵. روش

روش نویسنده محترم، در تحلیل و ارائه مطالب کتاب متأسفانه یک دست نیست. به این معنی که روش کار ایشان گاه منطبق با چهارچوبهای علمی و تحقیقاتی است و گاه خارج از این ضوابط و معیارها. اکنون مواردی را در این خصوص مورد بررسی قرار می دهیم:

- ۲۵-۱. برخورد نویسنده با منابع تاریخی
برخورد دکتر شهیدی با منابع و مآخذ تاریخ اسلام، برخوردی تحلیلی و نقادانه است. ایشان براین عقیده است که نباید آنچه را نویسندگان تاریخ اسلام در سده های سوم و چهارم هجری بر اساس روایتهای غیر مکتوب قرون اول و دوم، در آثار خود گرد آورده اند، بدون نقد و بررسی پذیرفت. وی بر این باور است که بخشی از آنچه در این آثار با آن روبرو هستیم، در حقیقت قصه هایی است مربوط به دوران پیش از اسلام که در دوره اسلامی گرد آورده شده و نام تاریخ به آنها داده اند (ص ۳). ایشان این حکم را به دوره اسلامی هم تعمیم می دهد و به همین دلیل راویان برخی حوادث از جمله فتوحات را بیشتر شایسته عنوان «داستان پرداز» دانسته است تا مورخ (ص ۱۲۹). دکتر شهیدی به تغییر و تحریفاتی که در فاصله نسبتاً طولانی وقوع حوادث صدر اسلام تا زمان تدوین این آثار در روایتهایی که ماده این کتب و مآخذند، رخ داده است، کاملاً واقف است (ص ۱۷۱) و اینچنین اصالت قدیمترین آثار تاریخ اسلام را زیر سؤال برده و پذیرش روایتهای این آثار را بدون نقادی کافی و در نظر گرفتن قرائن دیگر، با چالشی جدی مواجه ساخته است. ایشان در این باره گاه به نقادی برخی روایات مشهور تاریخی پرداخته است:
- در صفحه ۲۲۵ به نقد روایات مربوط به سفر امام باقر به شام در دوران عبدالملک بن مروان پرداخته و هفت دلیل بر نادرستی آنها ارائه کرده است (ص ۲۲۵-۶)
- در صفحه ۲۸۴، کتاب، ضمن نقل حدیث مشهور «المهدی من ولدی اسممه اسمی و

اسم ابیه اسم ابی « متعرض اصالت آن شده و آن را به احتمال زیاد ساخته پیروان محمد، نفس زکیه دانسته است.

- در صفحه ۱۶۰ متعرض برخی روایتهای مربوط به انگیزه عبدالرحمن بن ملجم در قتل امام علی گردیده و آنها را نتیجه خیال بافی قصه پردازان دانسته است. نظر مؤلف معطوف به داستان مشهور قطام است (در این باره نیز رک: علی از زبان علی، ص ۱۶۴-۱۵۸)
- اما اوج کار نویسنده در این خصوص نقد روایات مربوط به سرانجام بنی قریظه است (ص ۶-۹۳) که طی آن مؤلف محترم یکی از مشهورترین ماجراهای تاریخ دوران پیامبر را که قرآن بدان تصریح دارد، رد و انکار کرده است.

با وجود این نویسنده تاریخ تحلیلی اسلام، در مواردی دیدگاه نقادانه خود را وانهاده و خلاف آن عمل کرده است: به عنوان مثال: در صفحه ۲۸۲ کتاب، دو رقم مبالغه آمیز را بدون هیچ نقد و نظری نقل کرده است: اول این که تعداد کشته های سپاه سنباد را ۶۰۰۰۰ تن ثبت کرده و در مورد دوم کشتگان سپاه استاذسیس در نبرد با سپاهیان منصور را ۷۰۰۰۰ نفر نوشته است. نویسنده محترم این هردو آمار را از کتاب الکامل ابن اثیر نقل کرده است و می دانیم که ابن اثیر در نقل حوادث این سالها متکی به تاریخ طبری است که خود جزء آن دسته آثاری است که به نظر دکتر شهیدی نمی توان روایتهای آنها را بدون نقادی و در نظر گرفتن قرائن و شواهد دیگر پذیرفت.

- نکته دیگر در خصوص نوع نگرش مؤلف محترم به منابع تاریخی و تاریخ نگاری، اظهار نظری است که در خصوص چهارچوب وظایف تاریخ نگار صورت داده است. وی هنگام بحث از ثروتمند شدن بسیاری از بزرگان اسلام در دوران خلافت عثمان، آورده است که «اگر بخواهیم فهرستی از این ثروتمندان در این جا بنویسیم خارج از وظیفه تاریخ نگاری است». این سخن به نظر درست نمی آید زیرا مخالفتی میان به دست دادن این فهرست با وظیفه یک تاریخ نگار وجود ندارد. اگر چنین سخنی را بپذیریم باید اقدام بسیاری از مورخین را در این باب نیز عملی «خارج از وظیفه تاریخ نگاری» بدانیم. در صورتی که این نوع اطلاعات، بسیار مفید و سودمندند و بخصوص در تحلیل اجتماعی و سیاسی تاریخ یک دوران به کار می آیند.

طبیعی است خواننده کتابی که عنوان «تحلیلی» را بر جلد دارد، انتظار داشته باشد که نویسنده کتاب در تمامی موارد رویکردی تحلیلی به حوادث داشته باشد یعنی هم علل و دلایل حوادث را بیان کند و هم آثار و تبعات آن را، ولی متأسفانه باید گفت کتاب از این نظر هم نوعی ناهماهنگی دارد. به عنوان نمونه می توان اشاره کرد که نویسنده محترم در بیان حوادث عصر نبوی، در بیشتر موارد نه تنها تحلیلی ارائه نکرده بلکه حتی از بیان کامل حوادث نیز خودداری نموده است. از این روی، این بخش از کتاب تبدیل به گزارش مختصری از حوادث این سالها گردیده است. به عنوان نمونه مؤلف در خصوص حلف الفضول هیچ تحلیلی ارائه نداده است و تنها به ذکر مختصر همانچه دیگران پیشتر گفته اند بسنده کرده است (ص ۲-۴۱). همچنین هنگام بحث از حوادث جنگ احد و سخن گفتن از این که چرا ابوسفیان بعد از شکست دادن مسلمانان در میدان جنگ، به مدینه حمله نکرد، هیچ تحلیلی ارائه نداده و دلیل آن را به استناد قرآن (به آیه یا آیات مورد نظر اشاره نشده است). بیمی دانسته که خداوند در دل او انداخت (ص ۹-۸۷) جالب این که ایشان در همین باب تحلیل معقول مستشرقین را ضعیف و غیر قابل قبول دانسته است.

۲-۵-۳. روش مؤلف در نقد مستشرقین

اصولاً دکتر شهیدی در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام نظر مثبتی راجع به مستشرقین ندارد؛ به این موضع در مقدمه چاپ دوم کتاب تحلیلی از تاریخ اسلام تصریح شده است؛ آنجا که بیشتر آثار مستشرقین در باب تاریخ عصر نبوی و سیاسی اسلام، آمیخته با «غرضی یا مرضی» معرفی (تحلیلی از تاریخ اسلام، بخش یک، ص ۳) و به کوشش مؤلف برای «نشان دادن لغزشهای آنان» اشاره شده است. (همان، ص ۴) در متن کتاب نیز معمولاً هر جا به آنان و نظراتشان اشاره شده، این نظرات رد و انکار شده‌اند. به مواردی از این دست اشاره می‌کنیم:

- دکتر شهیدی در خصوص داستان سرانجام بنی قریظه آورده است که «این داستان ... در قرن اخیر دستاویزی برای شرق شناسان مخصوصاً یهودیان اسلام شناس شده است» (ص ۹۴). به همین دلیل به نظر می‌رسد کوشش نافرجامی نیز که ایشان برای انکار این واقعه صورت داده‌اند، مسبوق به همین موضوع است.

- در بحث از جنگ احد نیز ضمن ذکر نظر «بعضی اسلام شناسان غربی» در خصوص عدم حمله ابوسفیان پس از پیروزی در میدان جنگ به شهر مدینه، به دلیل در اختیار نداشتن

وسيله كافي براي در اختيار گرفتن شهر (ص ۸۷)، بدون هيچ دليلي اين را «تحليلي بسيار ضعيف» قلمداد و از پذيرفتن آن خودداري كرده است (ص ۸۸). در حالي كه دليلي بر ضعف اين تحليل معقول ارائه نشده و تنها به رعي كه خداوند در دل مشركين انداخت، اشاره كرده است. حال آن كه افتادن رعب در قلوب مشركين، ضرورتاً تناقضی با اين موضوع ندارد.

- هنگام بحث از دلايل پيروزي مسلمانان در جنگ بدر بر مردم مکه، باز هم بدون هيچ دليلي، سخن معقول «بعضی تاريخ نويسان غربي» كه اين پيروزي را به قوت و قدرت مردم مدينه در مقايسه با مردم مکه نسبت داده اند، «توجهی بی اساس» دانسته و آورده است كه چنانچه اين را نيز عاملی به حساب آوريم، عامل مهمی نبوده است. از نظر دكتور شهیدی اين پيروزي صرفاً ريشه در ايمان مسلمانان داشته است (ص ۸۰). می بینیم كه در اين جا نيز تحليل معقول و پذيرفتنی مستشرقين رد شده است. در تاريخ مشخص است كه مردم مکه سااليان طولانی بود كه در گير جنگ نبودند، ولي يثريان تا نزديكي هجرت پيامبر با هم می جنگيدند. بنا بر اين پذيرفتنی است؛ قبیله ای كه جوانانش هيچ گاه در جنگی شركت نكرده بودند (آخرين جنگ قریش يعني جنگ فجار حدود سال ۲۰ عام الفيل رخ داد (تاريخ يعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰) كه هنگام وقوع جنگ بدر در سال دوم هجری، حدود ۳۲ سال از آن تاريخ گذشته بود)، در مقايسه با مردمی كه تا همين سالهای اخير در گير جنگ بوده اند از آمادگی كمتری برخوردار بوده باشند. جالب است كه آقای دكتور شهیدی خود چند صفحه جلوتر (ص ۸۵)، سخن بني قينقاع را خطاب به پيامبر نقل كرده است كه اين قبیله يهودی در مقايسه آمادگی رزمی خود با قریش خطاب به پيامبر می گویند: «شكست مردم مکه (در جنگ بدر) تو را فريخته نگرداند، آنان مردم جنگ نبودند...»

مشاهده می كنيم كه نويسنده تاريخ تحليلی اسلام هيچ تحليلی حتی معقول را از هيچ مستشرفی نمی پذيرد و به شيوه ای كاملاً سنتی، ملاك درست و غلط بودن را نه محتوای سخن بلكه دين و مذهب گوينده قرار می دهد. نتيجه آن می شود كه تنها مسلمانان، آن هم از منظری خاص، حق «تحليل تاريخ اسلام» را دارند.

۲-۵-۴. عدم ارائه اسناد برخی مطالب

پيشتر هنگام بحث از مرجئه و جهميه و معتزله گفتيم كه نويسنده محترم سندی در خصوص اظهارات خود ارائه نكرده است. اکنون به مواردی ديگر از اين دست اشاره می كنيم:

- در صفحه ۴۸ آمده است که «قریش حاضر بودند، ریاست او (پیامبر) را بپذیرند». ولی هیچ سندی برای این مطلب ارائه نشده است. حقیقت این است که پذیرش این سخن غیر مستند بسیار دشوار است زیرا به نظر می رسد بخش مهمی از مخالفت بزرگان قریش با پیامبر ناشی از این بود که آنان قصد پذیرش رهبری او را نداشتند.

- در صفحه ۵۵، سال مسلمان شدن عمر، پنج سال قبل از هجرت (سال ۸ بعثت) ذکر شده و در پاورقی شماره ۲ همین صفحه آمده است که «در بعضی سندها سالیانی متأخرتر هم دیده می شود». ولی در هیچ یک از این موارد، نویسنده سند یا سندهای خود را معرفی نکرده است. مشهور این است که عمر در سال ۶ بعثت اسلام آورده است و ردّ این روایت مشهور نیاز به ارائه سند معتبر دارد.

- در صفحات ۵۷ و ۵۸، ماجرای رفتن پیامبر به طائف را آورده و آوردن برخی جملات میان گیومه، حاکی از این است که این مطالب به صورت مستقیم نقل شده‌اند ولی بر خلاف روش معمول، سند این مطالب ارائه نگردیده است.

- در صفحه ۶۷، آورده است: پیمان مدینه را «نخستین قانون اساسی» عنوان داده‌اند. ولی سند این ادعا به دست داده نشده است. ظاهراً نویسنده محترم این عنوان را از محمد حمیدالله وام گرفته است که کتابی تحت عنوان اولین قانون اساسی مکتوب در جهان (ترجمه مرحوم سید غلامرضا سعیدی) نوشته و در آن این پیمان را به این نام خوانده است. مشاهده می شود که حمیدالله از «اولین قانون اساسی مکتوب» سخن گفته است ولی دکتر شهیدی از «نخستین قانون اساسی». بنابراین حتی اگر سخن حمیدالله نیز درست باشد. سخن دکتر شهیدی مطلبی و رای آن است.

- در صفحه ۸۰، سخن مشهوری پیرامون تفاوت غزوه و سریه آمده ولی منبع آن به دست داده نشده است. جالب این که این سخن مشهور چندان پایه و اصلی هم ندارد، زیرا مغازی نویسنده مشهور تاریخ اسلام، محمد بن عمر واقدی که مهمترین و مشهورترین کتاب را راجع به جنگهای صدر اسلام نوشته، چنین تفکیک و تمایزی را قائل نشده و تمامی جنگهای صدر اسلام (چه آنهایی که پیامبر در آنها حضور داشته و چه آنهایی که فرمانده جنگ فرد دیگری بوده است). را غزوه خوانده و کتاب خود را نیز به همین دلیل المغازی نامیده است.

- در همین صفحه از وجود جاسوسانی در مدینه سخن به میان آمده است که اطلاعات مربوط به لشکرکشی های پیامبر را به کاروانهای قریش می رسانده اند و زمینه فرار آنها را از دست مسلمانان فراهم می آورده اند. گرچه پذیرفتن این سخن دشوار نیست و حتی معقول و مقبول می نماید، ولی مناسب بود مؤلف محترم در این باره سندی نیز به دست می دادند.

- در صفحه ۱۱۷، آمده است که عباس عموی پیامبر ناراضیان از بیعت ابوبکر را به دست برداشتن از مخالفت با او ترغیب کرد. این نیز مطلبی مهم و جالب است که متأسفانه سند آن به دست داده نشده است.

- در صفحه ۱۴۳، آورده است که بلال «مولی زاده‌ای بود که ریاست لشکریان اسلام را به عهده می گرفت». نویسنده سند فرمانده شدن بلال در جنگ یا جنگهایی را ارائه نکرده است و ظاهراً در منابع، خبری از فرمانده شدن بلال نیست. شاید منظور مؤلف محترم اسامه بن زید بوده است.

۲-۵-۵. رعایت انصاف علمی

نویسنده اصولاً در برخورد با شخصیتها، جریانات و حوادثی که با فکر و مذهب او متفاوت و حتی متضادند به نحو منصفانه‌ای برخورد کرده و از آن سو نیز در بیان فضائل شخصیتهای مورد تائید خویش راه افراط نپیموده است. به همین دلیل از آن ابایی ندارد که بر خلاف نظر رایج در میان شیعیان، از رحلت امام باقر(ع) سخن بگوید و نه شهادت او (ص ۲۳۷). از دیگر موارد می توان به لحن ملایم نویسنده در باره آنان که در سقیفه بنی ساعده ابوبکر را به خلافت برداشتند (ص ۱۱۶) و نیز بیان سیره نیکوی عمر در دوره زمامداری اش (ص ۱۴۴) اشاره کرد. مؤلف حتی پا را از این فراتر نهاده و ضمن بیان مشکلات اطرافیان عثمان، از کوشش او برای اصلاح رابطه اش با مردم سخن به میان آورده است (ص ۱۹۰). دکتر شهیدی حتی هنگام سخن گفتن از منفورترین شخصیت در تاریخ تشیع یعنی یزید بن معاویه نیز پا از حد اعتدال بیرون نهاده است و به رغم سخن گفتن از ضعفهای یزید و اعمال غیر قابل توجیه او، به «رسایی سخن او» اشاره کرده است (ص ۱۹۳) و حتی آورده است که شاید برخی اعمال ناشایست را مشاور مسیحی او، سرجون، با هدف واژگون کردن حکومتی که به هر حال نام اسلامی داشته است، به او القا کرده باشد (ص ۲۰۰). به هر حال این مایه نرمی و تسامح را می توان به انصاف علمی نویسنده نسبت داد.

۲-۵-۶. ارجاعات و پاورقی های کتاب

ارجاعات و پاورقی های کتاب دارای اشکالات فراوانی است که به آنها اشاره

می کنیم:

- نویسنده تقریباً در سرتاسر کتاب، ارجاعات و پاورقی های خود را به صورت مختصر ذکر کرده است. در چنین وضعی هیچ گریزی از ارائه کتابشناسی کامل منابع در انتهای کتاب نیست، ولی نکته عجیب آن که تاریخ تحلیلی اسلام، فاقد کتابشناسی است. جالب این که در مواردی انگشت شمار، نویسنده روال معمول خود را برهم زده و در پاورقی ها به مشخصات کتب مورد استفاده خود اشاره کرده است. در این باره می توان به پاورقی صفحه ۱۱۵، پاورقی ۳ صفحه ۱۵۸، پاورقی صفحه ۱۵۹، پاورقی صفحه ۱۹۱ و پاورقی ۲ صفحه ۲۱۱ اشاره کرد، و باز هم جالب این که در این موارد نیز گاه روال معمول در ارائه کتابشناسی ها توسط ایشان رعایت نشده است. مثلاً در برخی مواقع ابتدا به جلد و صفحه مورد نظر اشاره شده و بعد نام ناشر کتاب آمده است (رک: ص ۱۸۲، پاورقی ۱).

- ارجاعات مختصر نویسنده نیز یکدست نیست. مثلاً در پاورقی ۳ صفحه ۳، نام مؤلف آمده است بدون نام کتاب. ولی در پاورقی های ۱ و ۴ همین صفحه، نام کتاب آمده است بدون نام مؤلف. هم چنین است پاورقی ۱، صفحه ۲۳۸. در صفحه ۳۶ در پاورقی ۲، نام مؤلف آمده ولی نام مترجم ذکر نشده است. در صفحه ۲۷۴ در پاورقی ۲ به دو منبع اشاره شده است؛ یکی با نام و دیگری بدون نام مؤلف. در صفحه ۳۶۲ در پاورقی های ۳ و ۴ تنها به ذکر نام کتب مورد نظر اشاره شده بی نام مولف یا جلد و صفحه مورد نظر. در صفحه ۲۹۲ نیز همین موضوع تکرار شده است و تنها آمده است؛ «دیوان دعبل». بی هیچ اشاره ای دیگر. وضع در پاورقی ۱، صفحه ۱۹۱ نیز از همین قرار است و از جلد و صفحه مورد نظر در آن خبری نیست. در پاورقی صفحه ۴۲، برای کسی که آشنایی تخصصی با منابع تاریخ اسلام ندارد، مشخص نیست که «محمد حمیدالله» چه نسبتی با سیره ابن اسحاق دارد؛ مؤلف است یا مترجم یا مصحح؟

- گاه در پاورقی ها به مطالبی زائد اشاره شده و نظم و ترتیب معمول در این گونه موارد را برهم زده است؛ در ص ۱۶۶ در پاورقی ۱، نویسنده ضمن ارجاع به تاریخ طبری به جای ارجاع به جلد و صفحه مورد نظر آورده است که «حوادث سال ۴۰». جالب این که در

پاورقی ۲ صفحه ۲۶۹ که به همین منبع ارجاع داده شده است، این بار، هم از شماره جلد و صفحه استفاده شده است و هم آمده است؛ «حوادث سال ۱۳۲»، در پاورقی ۲ صفحه ۲۷۰ و پاورقی ۱ صفحه ۲۷۴، همین روال هم به هم خورده است؛ نویسنده قبلاً ابتدا به جلد و صفحه اشاره می‌کرد و بعد به سال مورد نظر، ولی اینجا آمده است؛ «تاریخ طبری، حادث سال ۱۳۲، ج ۱۰، ص ۵۱» و این خود نزد ناآشنایان به این منبع، ممکن است موجب اشتباه گردد.

- ناهاهنگی در ثبت نام کتب. در پاورقی‌های ۱ و ۲ صفحه ۵۱ سیره ابن هشام یک بار با عنوان «سیره ابن هشام» و بار دیگر با عنوان «سیره النبی» معرفی شده است. در صفحه ۱۱۶ آمده است: «تاریخ الرسل و الملوک» ولی در صفحه ۱۶۶، از این کتاب با عنوان «تاریخ طبری» یاد شده است. نویسنده معمولاً از واژه «الکامل» برای کتاب مشهور ابن اثیر استفاده می‌کند ولی در پاورقی ۲ ص ۱۸۲ آورده است؛ «تاریخ ابن اثیر».

- نویسنده محترم گاه به جای ارجاع به منابع و مآخذ تاریخی، به آثار دیگر خود و گاه حتی به صفحات دیگر همین کتاب ارجاع داده است، بدون اینکه چنین کاری ضرورت داشته باشد. به عنوان مثال آنچه را در صفحه ۴۳ در باره ماجرای دیدار پیامبر با بحیری راهب آورده است، به صفحه ۴۰ همین کتاب ارجاع داده است و جالب این که در صفحه ۴۰ نیز به منبع یا منابع خود اشاره نکرده است. در صفحات ۱۴۳ و ۱۶۵ نیز برخی مطالب را به کتاب دیگر خود، پس از پنجاه سال ارجاع داده است. آنچه را نیز در صفحه ۲۷۰ در خصوص نامه ابوسلمه خلّال به امام صادق و عبدالله بن حسن آورده است به کتاب دیگر خویش، زندگانی امام صادق ارجاع داده است. حال آن که ارجاع آنچه تنها یک نقل قول ساده و نه حتی تحلیل مطلبی تاریخی است، به چنین کتابهایی، غیر قابل قبول به نظر می‌رسد.

- نویسنده در استفاده از واژه «همان» در پاورقی‌ها نیز از نظم واحدی پیروی نمی‌کند؛ مثلاً در پاورقی اول صفحه ۱۶۰ آورده است؛ «شهرستانی، همان کتاب» جالب این که آخرین باری که مؤلف به کتاب شهرستانی (الملل والنحل) ارجاع داده است ۴۵ صفحه قبل (ص ۱۱۵) است. نیز در پاورقی ۲ صفحه ۱۸۴ آمده است که «یعقوبی، همان کتاب». جالب این که به کتاب مورد نظر یعنی تاریخ یعقوبی، آخرین بار در ۱۶ صفحه قبل (صفحه ۱۵۸) اشاره شده است. حال اگر به صفحات ۲۸۰ و ۲۸۱ توجه کنیم، متوجه اشکال موجود در کار مؤلف محترم می‌گردیم؛ در پاورقی ۴ صفحه ۲۸۰ به الکامل ابن اثیر ارجاع داده شده

است و اولین پاورقی صفحه بعد نیز ارجاع به همین کتاب است ولی به جای استفاده از واژه همان، آمده است؛ "الکامل". از این عجیب تر پاورقی های ۱ و ۲ صفحه ۳۲ کتاب است که در آنها به دنبال هم به "الاصنام" ارجاع داده شده است نیز در پاورقی های ۱ و ۲ صفحه ۲۸۵ به دنبال هم به تاریخ یعقوبی ارجاع داده شده ولی از واژه "همان" استفاده نشده است. این مطلب در دو پاورقی صفحه ۵۴ و ۵۵ نیز تکرار شده است.

و آخرین مطلب آن که پاورقی صفحه ۱۷۵ کتاب اصلا از قلم افتاده است.

به عنوان نتیجه می توان گفت که ارجاعات و پاورقی های کتاب تاریخ تحلیلی اسلام مطابق اصول رایج در این زمینه ارائه نشده و همانند سایر ساختارهای این کتاب فاقد یکدستی و ناهماهنگ است و شایسته کتابی دانشگاهی نیست.

۲-۵-۷. استفاده نامناسب از تصاویر

کتاب دارای ۳۰ تصویر (۲۴ عکس و ۶ نقشه) است که در مواردی دارای اشکالاتی هستند که لاجرم باید از آنها سخن گفت:

- اولین ایراد این تصاویر به توزیع نامناسب آنها در صفحات و بخشهای مختلف کتاب مربوط می شود؛ از این تصاویر، ۲۶ تصویر (۸۵٪ آنها) در سه فصل اول کتاب گنجانیده شده است. این سه فصل در کل ۱۱۲ صفحه از کتاب (حدود ۲۸٪ حجم آن) را شامل می شوند. یک تصویر در بخش پنجم و سه تصویر نیز در بخش هفتم کتاب قرار گرفته اند و در بخشهای چهارم، ششم و هشتم هیچ تصویری درج نشده است، در حالی که امکان درج تصاویری مناسب با مطالب این بخشها نیز وجود دارد ولی روشن نیست چرا مؤلف محترم به رغم این که صفحات سه فصل اول کتاب را از تصاویر انباشته است، در سایر بخشهای کتاب به این موضوع توجهی نشان نداده است.

- اشکال دوم به محل درج برخی از عکسهای کتاب وارد است. باید اشاره کرد که محل درج تعدادی از این تصاویر نامناسب است و متأسفانه دقتی در قرار گرفتن آنها در جای مناسب خویش به عمل نیامده است. مثلاً؛ عکسهای مندرج در صفحه ۱۴ (آثار نبطیان و ثمودیان)، صفحه ۱۷ (معبدی در پترا)، صفحه ۱۸ (نقوش جبل برمه) جملگی متعلق به عربستان شمالی اند ولی موضوع بحث نویسنده در صفحات اطراف این عکسها، اوضاع عربستان جنوبی است. همچنین عکس صفحه ۶۵ کتاب (مسجدی در محل نزول آیات

سوره فتح) ربطی به موضوعات صفحات اطراف آن ندارد، تصویر صفحه ۶۶ (مکانی در عرفات) نیز در جایی قرار گرفته که هیچ سخنی در باره آن به میان نیامده است. بر این موارد می‌توان تصویر صفحه ۸۳ (مقبره شهدای احد) را نیز افزود که هنگام سخن گفتن از جنگ بدر مورد استفاده قرار گرفته است.

- اما نقشه‌های کتاب نیز دارای اشکالاتی است؛ در نقشه مندرج در صفحه ۵ کتاب، (نقشه وادی‌های مهم شبه جزیره عربستان) محل سکونت ثقیف و هوازن در وسط ربع الخالی نشان داده شده است. جالب این که نویسنده محترم خود در جایی دیگر (ص ۵۷) به این مطلب که سکونتگاه ثقیف، طائف است، اشاره کرده است.

نقشه مندرج در صفحات ۲۰ و ۲۱ کتاب نیز دارای اشکال است؛ عنوان این نقشه "مسیرهای تجارتي (کذا) اعراب در قدیم" است. اما در نقشه، راههای تجاری مختلفی از اقیانوس اطلس تا هندوستان به تصویر کشیده شده است که از لیبسین در اسپانیا و کناره اقیانوس اطلس تا دریای اژه و نیز ختن و کاشغر در شبه جزیره هند را شامل می‌شود. یعنی این نقشه در حقیقت شامل بخشهایی از اروپا، تمامی افریقا، خاورمیانه و هند است. روشن است که این مناطق ارتباطی با تجارت اعراب که بیشتر در شبه جزیره و نقاط مرزی آن صورت می‌گرفت، ندارد و نوعی اطلاعات غلط را به خواننده القا می‌کند. بزرگی و گستردگی نقشه به اندازه‌ای است که شبه جزیره عربستان و خطوط بازرگانی آن در میان این همه خط و نشان محو و ناپدید شده و یافتن آن کاری است دشوار.

نقشه صفحه ۲۱۶ کتاب (نقشه توسعه تدریجی قلمرو اسلام) نیز دارای دو اشکال است؛ اول این که در جای مناسبی ارائه نشده، زیرا در اطراف آن، سخن از آغاز کار مروائیان است و نه بسط قلمرو اسلامی و ثانیاً کیفیت چاپ آن نیز بسیار نامناسب است و بسختی می‌توان از آن مطلبی دریافت.

اما عجیب‌ترین نقشه کتاب، نقشه مندرج در صفحه ۲۵۸ است که اولاً فاقد عنوان است و ثانیاً با دقت در آن می‌توان پی برد که این نقشه، نقشه عمومی عربستان است که اگر هم بنا بود از چنین نقشه‌ای با این کیفیت پائین در کتاب استفاده شود، محل آن در ابتدای فصل اول بود و نه در پایان فصل هفتم کتاب که سخن از سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان است.

آنچه از بررسی مجموع تصاویر کتاب می‌توان دریافت این است که نویسنده محترم و

یا ناشر کتاب، عکسها و نقشه های کتاب را بر اساس هیچ طرح و برنامه قبلی انتخاب نکرده و دقتی نیز در خصوص قرار گرفتن بسیاری از آنها در مکان مناسب خویش به خرج نداده است و متأسفانه کوششی برای ارائه این تصاویر با کیفیتی بهتر (که اکنون با استفاده از تجهیزات و وسایل جدید کاملاً میسر است)، صورت نگرفته است.

۶-۲. کمیت

به طور کلی می توان گفت که مؤلف محترم از طرح خاصی در تنظیم حجم مطالب مربوط به هر موضوع پیروی نمی کند که نتیجه آن بروز ناهماهنگی در این زمینه است؛ به عنوان مثال در حالی که متن پیمان مدینه حدود سه صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است (ص ۷۰ - ۶۸)، غزوه مهم و مشهور خیبر تنها در یک پاراگراف هفت سطری ارائه شده است (ص ۹۸). البته ممکن است از نظر نویسنده، اهمیت این پیمان بیش از غزوه مذکور بوده باشد ولی جالب این که سریه موته که مسلماً دارای اهمیتی کمتر از غزوه خیبر است، حجمی معادل دو برابر این را به خود اختصاص داده است. همچنین نویسنده محترم در مورد مهمترین پیروزی پیامبر یعنی فتح مکه (ص ۱۰۲ - ۹۹)، تنها اندکی بیش از دو واقعه رجیع و معونه (ص ۹۰ - ۸۹) سخن گفته است. از این دست موارد در کتاب باز هم به چشم می خورد.

نتیجه

تاریخ تحلیلی اسلام کتابی است با خصوصیات متفاوت که متأسفانه در هیچ زمینه ای از روشی واحد و معین پیروی نکرده است. عدم رعایت این مهم، کتاب را به مجموعه ای از قوتها و ضعفها مبدل کرده است. قوتها و ضعفهایی که دایره ای وسیع، از تصاویر کتاب تا روش تحلیل مؤلف را در بر می گیرند. می توان بخشی از کاستی های کتاب را با ویراستاری دقیق از متن زدود و از مشکلات آن کاست و بر کیفیت آن افزود. به هر حال تاریخ تحلیلی اسلام کتاب درسی مناسبی نیست و مشکلات موجود در آن، از شأن پژوهشی آن نیز می کاهد. با وجود این، اثر مشهور دکتر شهیدی، کتابی است خواندنی که می توان در آن از آرا و نظراتی جالب و گاه بدیع و جسورانه که آمیخته با انصاف علمی است، نشان گرفت. و به سبب همین مشخصات است که این کتاب در میان کتب موجود از مقبولیت بیشتری برخوردار گشته است.

کتابشناسی

- قرآن کریم، انتشارات اسوه، ۱۳۶۸.
- انجیل لوقا، «انجیل عیسی مسیح»، سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس، چاپ اول، تهران ۱۳۵۷.
- اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، محمد حمیدالله، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات بعثت، تهران ۱۳۵۶.
- تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷.
- تحلیلی از تاریخ اسلام، سید جعفر شهیدی، نهضت زنان مسلمان، بخش یک، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۹.
- _____، _____، _____، بخش دوم، چاپ اول، تهران ۱۳۶۰.
- توضیح الممل (ترجمه کتاب الممل والنحل)، ابو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تحریر مصطفی خالقداد هاشمی، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، بی نا، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱.
- زندگانی علی ابن الحسین، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۵.
- سلسله های اسلامی جدید، ادmond کلیفورد باسورث، ترجمه فریدون بدره ای، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱.
- فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد ۱۳۷۲.
- الفهرست، ابن ندیم، به کوشش رضا تجدد، چاپخانه مروی، ۱۹۷۳ م.
- علی از زبان علی یا زندگانی امیر مؤمنان علی (ع)، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ نوزدهم، تهران ۱۳۸۱.
- الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، تصحیح علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث

العربی، بیروت ۱۹۸۹م.

المغازی، محمد بن عمر بن الواقد، تحقیق مارسدن جونس، الطبعة الثالثة، مؤسسه

الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۹۸۹.

نامه شهیدی، به اهتمام علی اصغر محمدخانی، طرح نو، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴.

نقد نمایش، شعر، موسیقی، هنرهای تجسمی

نقد سایر پدیده‌های هنری نیز کم و بیش از معیار نقد فیلم پیروی می‌کند. به عنوان مثال در نقد نمایش هم نگاه منتقد می‌تواند بر عوامل باطنی و هم ظاهری باشد. یعنی هم تفکر نمایش را مورد بررسی قرار دهد و هم بازیگری، بیان، صحنه و هماهنگی آنها را به نقد بکشد. در مورد شعر نیز بدین گونه است شعر نیز گویای یک تفکر و پیام است و از جهت ارایه نیز این کلمات هستند که پیام را رسا می‌سازند.

ب: مقاله‌های تخیلی، داستانی و صفی

این نوع مقاله‌ها از ذهن نویسنده مایه می‌گیرد و قریحه و استعداد نویسندگی در این مقاله‌ها به نحو بارزی نمایان است. فضا سازی و ایجاد هیجان از ویژگی‌های این نوع مقاله هاست.

نشریات دانشجویی نیز می‌توانند با استفاده از این نوع مقاله با توصیف، فضا سازی و بردن خواننده به دنیای تخیل و تصویرپردازی با خلاقیت و قدرت قلم به طور غیرمستقیم مشکلات دانشجویی را بیان کنند.

ج: مقاله‌های علمی، تحقیقی، آماری و مستند

مقاله‌های علمی، تحقیقی، آماری و مستند، مقاله‌هایی هستند که بر پایه تحقیق و آمار در مورد موضوع های علمی و تخصصی نوشته می‌شوند. این نوع مقاله‌ها بیشتر در نشریات تخصصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبعاً هر چه دایره تخصص محدودتر باشد، عمق تخصص بیشتر است و زبان علمی خاص خود را می‌طلبد اما در نشریات دانشجویی زبان مقاله‌ها ساده‌تر می‌باشد.

بعنوان مثال اگر قرار باشد که در مورد تورم مقاله‌ای در نشریه بنویسید باید زبان قابل درک عامه مخاطبان را در نظر بگیرید و در نگارش مقاله، آن را رعایت کنید. در مقاله‌هایی که داده‌های آماری پایه اصلی مقاله قرار می‌گیرد باید از گردآوری انبوه عدد و رقم در مقاله جلوگیری کرد. البته وجود نمودارها و جدولهای آماری در کنار مقاله از انباشته کردن این نوع مقاله‌ها از عدد و رقم جلوگیری می‌کند.

تیتیر نویسی در مقاله

تیتیر در مقاله محدودیت‌های تیتیرنویسی خبر را ندارد و اصل بر آن است که تیتیر به گونه‌ای پردازش و تنظیم گردد که خواننده را به خواندن متن مقاله جذب و ترغیب کند. به طور معمول برای مقاله از تیتیرهای استنباطی که دارای قدرت تصویرپردازی هستند، استفاده می‌شود.